[illegible]

# فهرست مضامین مندرجه کتاب مفید نامه که مشتمل بر پنج باب و یک خاتمه است

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد خالق عالم و درود بر سرور بنی آدم صلی الله علیه و آله و اهل بیته اجمعین الطیبین الطاهرین
میگوید بندهٔ شاه محمد زاهدی ولد مسیح الزمان هانسوی خاک راه آل محمد رسول الله علیه و
آله الصلوة و السلام که اگرچه کثرت تصانیف استادان هنرپرور و بزرگان نیکو سیر
کار بجای رسانیده که بتالیف قوانین نامردم نوشته چین احتیاجی نمانده فاما ترغیبی که بخاطر
فاتر این عاصی پرمعاصی آمده برای فائدهٔ عوام بارقام آورده بتقیید نامه موسوم ساخت
تا مبتدیان بزبان فارسی مهارتی حاصل نمایند و از روزمرهٔ ضروری بهره یافته این عاجز را
بدعای خیر یاد سازند بعون الله المستعان و مراین نسخه افادت نصاب مرتب ست بر پنج باب
باب اول در اسمای الهی که اکثر در تحریر و تقریر اهل عالم می آید شیخ هر یکی ازین اسما
باب رحمت بر روی عالمی کشاید باب دوم در اسمای عالم و مواضعات و اوقات
اشیای عالم باب سوم در حرکات و سکنات و کارهای عالمیان و ازان و گردان
که آنرا افعال گویند بطریق آمدنامه باب چهارم در آداب القاب برعایت اعلی و
ادنی و اوسط باب پنجم در رقعات و مراسلات و دیگر نامهٔ کاغذات ضروری و فائده
این نسخه معتبر که بنظر حقیر چنان نیکو می نماید که چون مبتدی بر خواندن روان یک نحو ترقی قدسی حاصل

اولاً این را بیاد وش و هند بعد انشای مسیحی و انشای محمدی که از تالیف والد مرحوم ست
و مضامین سلیس موجب رسم ابنای روزگار و ارد اما بس انشای دلکشا املای این خوش چین
که فی الجمله مضامین دلنشین و هم قریب الفهم در انست تعلیم نمایند که هر آینه این ترتیب فائده
عجیب خواهد بخشید و شده شده برخواندن انشای معتبرهٔ استادان مثل تصانیف ملا ظهوری
و طغرا و ابو الفضل و مانند آن قادر خواهد گردید بعون الله تعالی که قادر و تواناست
و قدرت همه در ظل قدرت اوست گویا که آن کامهای دولت را حرفی چند زیبا و دست پسند
و دل پسند و درین صورت اگر این معنی در ترقیم و تعلیم این اوراق بدیدهٔ بزرگان پسندیده
نماید گنجایش دارد و الا آنچه دانا داند عین مصلحت و سراپا حکمت خواهد بود و این عقیدت
گزین اول مرتبه باجتماع این نسخه بنظر سرسری پرداخته بود و چون در دیدهٔ ابنای روزگار
این نسخه مفید و بکار آینده ملحوظ شد خصوصاً زیاده تر از همه مشفقی و مخلصی منظر خوبیهای خفی و
جلی میان ظهور علی صاحب سلمه الله تعالی مؤکد درستی این کتاب شدند لهذا
با وجود عدم فرصتی حتی الامکان هر چه ممکن و مهیا شد غنیمت انگاشته نظر ثانی نموده مرتب
ساخت سهو و خطا را از بزرگان امیدوار عفو و عطاست معنی اکثر الفاظ بطور گفتگوی
ابنای زمان و موجب تفهیم و فائدهٔ مبتدیان تعلیم و ترقیم نموده اگر تعریف جوهر لغت و معانی
لغوی بقلم آید بر اذهان صبیان دشوار نماید آنرا مقام دیگر ست که بطور فرهنگ نوشته
میشود و این کتاب مخصوص برای مبتدیانست نه برای منتهیان که باب لغت بسیار وسیع
و دراز ست چنانچه برهان و صراح و کشف اللغات و قاموس و رشیدی و جهانگیری و دیگر
کتابهای بسیار کلان و فرهنگهای بیشمار از دیرها مالامال اند باز بانتهای تحقیقش نرسیده
و تحصیل آن وقتی میشاید که قدرت آن در طالب علم پیدا آید و این حرفی چند برای
آن قلم بند نموده که ابنای روزگار این رساله را در وقت نمیدانند تا از کار نرود
و اهل روزگار کتب اصطلاح را مثل گلستان و بوستان از غایت طبع آزمائیهای
خود نحوی خراب کرده اند تا این نسخه چه رسد

## باب اول در اسمای الهی

ای وحدت یعنی یکتا طور ۲۲

جہات نعاوه اوّل آخر ظاہر باطن خالق رازق قادر منعم ستار غفار منتقم

کریم عظیم حاضر ناظر حافظ خبیر بصیر قدیر دافع البلیات علام الغیوب مدرک

حاکم خلاق فعال حکیم حلیم جہان آفرین جان بخش حی قیوم مرید آفریننده غفور عفو

عطوف رئوف لطیف ایزد یزدان سبحان الله اله ودود داور عادل رحمن جبار

رحیم قہار کبریا بیچون بیچگون سمیع واسع داور بیہمال ذو الجلال مسبب الاسباب مجیب الدعوات

وہاب العطیات قاضی الحاجات رافع الدرجات کافی المہمات علیم علام عالم شارق کردگار

الہی فتاح باب دوم در اسمای عالم و مواضع و اوقات و اشیای عالم مشتمل بر

چہار فصل فصل اوّل در اسمای عالم جہان گیہان آفاق عالم کائنات تکوین مکونات موجودات

مخلوقات واژون کوہین نشائتین دنیا گیتی سپنجی سرای دار الفنا دار الانتقال دار الانقلاب دار فنا

دار ناپایدار مزرع آخرت عقبی دار البقا عاقبت اخری آخرت خلق خلائق خلقت

انام در ابریه برایا غیب شہادت فصل دوم در شرح اقالیم و مواضع و بلاد

و حجرات اقلیم و بار کشور ملک صوبه سرکار چکله بلده شہر مرکز قصبه پته موضع قریه

اور یاقوت ورن کے رہنے کی جگہ اور خاک اور زمین اور اندلس کے ایک شہر کا نام ہے ۱۲

ده محله سواد نواح ضلع چراگاه جولانگاه بارگاه خانقاه درگاه دربار حضور

جناب بازار کارگاه دبستان ادبستان مکتب منزل مجلس بزم انجمن محفل مخیم خیمه

جوسق حصار حصن باره قلعه معموره آباد آبادان آبادی راغ ویران ویرانه

خرابه صحرا دشت بیدا هامون بیشه بادیه بیابان وادی بیغوله بریتیه رمین

## فصل سوم در اسمای قصر و اسباب و اشیا که بعمارت تعلق دارد و مکان و محل

بقعه امکنه ایوان کاخ قصر مشکوی ذروه کوشک شبستان خانه آشیانه کاشانه

تانشانه آشیان سرای عمارت تعمیر مسکن لانه بام طارم سقف کنگره محراب

دیوار ستون ارکان دروازه در سر در حلقه غرفه دریچه ناودان سوراخ روشندان

پرده سراپرده سرادقات سرادق تتق جلباب کتم حجاب نقاب حجله آستان

آستانه عتبه سده نردبان سلم میزاب آبریز نقب باز بسیط فراخ ارچک

پرچک ارودخت صحن ساحت میدان درون اندرون بیرون بدر کنج زاویه

گوشه کوی کوچه برزن طریق سبیل جاده طرق منهج شارع سکه راه مسلک مسالک

مذہب مذاہب رگ کیذ ر منفذ مثلث مخروطی مربع مخمس مسدس مسبع گرد مدور مستدیر

بلند باشق بالا پست زیر فرو نشیب پائین فرود فراز مغاک غار کریوہ منار

کند ہموار ناہموار **فصل چہارم** اسمای جہات جہت سمت سوی طرف جانب

جوانب صوب شرق غرب مشرق مغرب جنوب شمال راست سہی کج کژ مقابل روبرو

راست یمین چپ شنه بسیار برابر پیش پس عقب قلب قبل سابق نخستین نخست بعد

شش جہت فوق تحت پائین یسره خلف قدام **فصل پنجم** در اسمای اوقات

عہد وقت حین ہنگام اوان زمانه دور دوران دہر روزگار عصر یوم ایام لمحه

ساعت طرفة العین آن پاس روز نہار شب لیل لیلة القدر لیلة البدر شبگیر صبح پگاه

سحر علی الصباح بامداد بامدادان شام مسا امروز دیروز پریروز فردا پس فردا

شبا شب امشب دیشب دوش پریشب تاریخ سلخ غره **فصل ششم**

در اسمای روزہا شنبه یکشنبه دوشنبه سه شنبه چہار شنبه پنجشنبه جمعه آدینه ہفته عشره

ایام ہفتہ عربی یوم السبت یوم الاحد یوم الاثنین یوم الثلثا یوم الاربعا یوم الخمیس یوم الجمعه

فصل هفتم در اسمای شهور قمری ماه شهر محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الآخر
جمادی الاولی جمادی الآخره رجب المرجب شعبان المعظم رمضان المبارک شوال
المکرم ذیقعده ذیحجه فصل هشتم در اسمای شهور شمسی فروردی اردی بهشت خورداد
تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفندارمذ فصل نهم در اسمای سنین و مدت و
عرصه سال اسال و نیسال سال آینده مدت مدام دوام دایم دایما علی الدوام همیشه
پیوسته مخلد مستدام همواره جاوید عرصه حال حالا بالفعل اکنون ایدون هنوز جدید نو
حادث ابداع اختراع حدوث ازل ابد دهر حشر محشر روز جزا قیامت بازگشته
آینده فصل دهم در اسمای موسمها صیف گرما تابستان شتا زمستان برسات برشکال
بهار مهرگان فصل یازدهم در اسامی خلقت عالم که آن چند وجه ست سمائی هوائی
ارضی آتشی آبی و ظاهر مخلوقات ارضی بر سه گونه است جمادات و نباتات و حیوانات
وانهمه خالی از چهار عنصر نیست و هر مخلوق را باعتبار غالبیت عنصری آن نام ساختن این اقسام
بقلم می آید که بفهم مبتدی در فصول آن بیادش آید فصل دوازدهم در اسمای خلقت سمائی

فلک گردون سپہر زمان آسمان سما چرخ عرش رفرف لامکان سدرۃ المنتہی کرسی

بہشت جنت فردوس عدن ارم نعیم دارالقرار روضۂ رضوان دارالسلام اعراف

اسمای دوزخ جہنم جحیم حاویہ سقر نار دوزخ دارالبوار اسفل السافلین جہیم زمہریر

اسمای فرشتگان مع اوصافی کہ باوشان تعلق دارد فرشتہ ملک ملائک روحانی

قدسی سبوحی کروبی جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل اسمای انہار جنت کوثر زنجبیل سلسبیل

تسنیم ماء معین اسمای مقامات ناسوت ملکوت جبروت لاہوت ہاہوت اسمای انجم آفتاب

خورشید خور مہر ہور شمس مہ ماہتاب قمر بدر ہلال نجم اختر کوکب عطارد دبیر

نیر زہرہ مریخ بہرام مشتری برجیس زحل کیوان قطب سہیل پروین بنات النعش

کہکشان فرقدان کواکب نجوم فصل سیزدہم در اسمای بروج حمل ثور جوزا سرطان اسد

سنبلہ میزان عقرب قوس جدی دلو حوت فصل چہاردہم در اسمای خلقت آبی ہوا باد نسیم

صبا صرصر سموم گردباد مرغ طائر پرندہ ہما ہدہد ققنس عنقا موسیقار کبک تذرو مرغابی

دراج طاؤس مرغ خروس کلنگ ماکیان کنجشک صعوہ سیرچہ موسیچہ کبوتر حمام لک لک

عندلیب هزار هزار دستان طوطی صلصل قاز فاخته خفاش شپر شپرک سیمرغ باز

شهباز جره شاهین قمری شکره بحری بوتیمار زاغ کلاغ غراب زغن علیواز خاد بوم

جغد بلچ مگس ذباب پشه مور مورچه لال مینا شارک کرم شبتاب کیک فصل پانزدهم

در اسمهای جانوران آبی ماهی سمک حوت غوک ضفدع سرطان کشف باخه سنگ پشت نهنگ

فصل شانزدهم در اعضا و اجزای انسان و حیوان وجود جسم تن بدن کالبد قالب اندام

قد قامت بالا جان روح ارواح لحم گوشت شحم پیه چرم پوست دم خون رگ شهرگ شریان

ماسا ریقا باسلیق عظام استخوان غضروف عصب عضله پی لیف شعر موی کاکل جعد علام

زلف جمجمه قحف کاچک راس فرق سر تارک یافوخ کام نخاع مغز مخ لحیه اعلی لحیه اسفل

فک دندان سن اسنان ضرس ناب ثنایه پیساک ملازه لهات روی خد عذار رخساره

عارض رخ چهره کله ناصیه پیشانی جبین سیمای جبهه شقیقه ابرو مژگان مژه جفن دیده

چشم عین عینین مردم مردمک سواد چشم بیاض چشم ملتحمه قرنیه عنبیه عنکبوتیه مشیمیه شبکیه جلیدیه

زجاجیه انف بینی پره بینی دیوار بینی منخرین اذن گوش نرمه گوش بناگوش ظاهر گوش

حلقۂ گوش صماخ صماخ سبلے گلو نای حلق حلقوم کا کرنگ مری عنق سبلت بروت لحیہ

ریش محاسن قفا رشقت لب لبہا ن دہن زبان لسان زنخ زنخدان غبغب کتف

دوش قلب الکتف ساعد زند اعلی زند اسفل ید دست کف دست الط ابط بغل بر آغوش کنار

پشت انگشت انامل اصبع زرانگشت سبابہ وسطی خنصر بنصر ظفر ناخن ترقوہ ترقوتین سینہ صدر پستان

ثدی قص ظہر فقر ضلع جنب پہلو شکم ناف کمر میانہ میان شش ریہ قلب دل ضمیر مرارہ تلخہ

کبد جگر طحال سپرز معدہ شکم سغدہ امعاء رودہ حمل آورودہ شکنبہ کلیہ گردہ غشا شانہ مثانہ

عصعص ساق سرین کفل گاہ ران فخذ زانو کعب اشتالنگ قدم پاشنہ پاشنہ پای کف پای پشت پا

فصل ہفتدھم در اسمای بعضی چیزہا کہ از اجسام اہل عالم تعلق دارد سمع سماعت سامعہ

بصیر بصارت باصرہ ذوق ذائقہ لمس لامسہ شامہ خطر فکر ذکر خیال وہم قیاس محاط

نفش ریق بزاق آواز ندا بانگ صوت اصوات صید الحن الحان فصاحت بلاغت

وقاحت حواس ہوش ادراک خرد عقل وانش بینش نظر نگاہ تبسم خندہ قہقہہ غمزہ

ایما رمز ناز پرتو کرشمہ عشوہ انداز طراز اثر عطسہ اروغ جشا فاژہ تثاوب

خمیازہ تمطی کھنک فراق قشعریرہ خلہ غثیان شامہ خال ثؤلول آرخ ونیل وندار تخالہ

آبلہ اسمائے بعض اشیا کہ از اجسام انسان وحیوان برآید غایط براز کمیز بول حدث

ضراط گوز پشک زبل سرگین سبیل چرک فصل ہیجدہم در بعضی حالات اہل موجودات

ومتعلقات کائنات خوشی خرمی بشاشت نشاط انبساط فرحت راحت طرب

سرور مسرور مسرت افتراح انشراح ارتیاح خرسند ابتہاج تفریح تنشیط

بہجت بشارت مژدہ نوید مبارکی فرخی فرخندگی یمن جمعیت فراغت حشمت

شوکت سطوت شکوہ قدر منزلت ابہت مرتبہ رفعت مکنت اقبال اجلال کرامت عزت

شرف طمانیت ملاحت صباحت وجاہت اطلاع ہدایت امید ارادت ارادہ عزم

قصد اجازت حکم فرمان امر استبداد خاموشی راستی ناراستی دروغ باطل کذب

کاذب افترا بہتان فسق فجور فیض کرم سخاوت بخشش عدل حکمت عفت عدالت

شجاعت تہور جلادت تجلد قناعت صبر طاعت غفلت عطلت ناموس حرص حسد

کینہ عداوت عناد حقد غبطہ تعرض الطاف عطاف اشتیاق عنایت شفقت مہربانی

نوازش تفقد دوستی محبت مودت اتحاد وداد ولا خلت وفاق مہر اخلاص

اعتقاد اعتماد خشم غضب خوف ہراس ترس بیم عبرت پاک یقین اعتبار گمان ملال

آزردگی کلفت اندوہ ہم غم غرور نخوت تکبر خودبینی خودپرستی سرکشی استکبار سرتابی

رعونت سبز شیخی حمق ابلہی عجز الحاح لجاجت سماجت قول عہد پیمان قرار اقرار انکار

عذر اعتذار پیام پیغام سوال جواب دشنام تحسین آفرین حمد ثنا سپاس ستایش مدح نعت

منقبت پند اندرز نصیحت وعظ نصائح اغوا افسون جادو سحر مکر کید تزویر تدبیر علاج

صوابدید آسان سہل دشوار مشکل محال عجلت تعجیل توقف اہمال تعلل تہاون تغافل

دیر تاخیر درنگ شکایت زود شتاب تاکید تقید قید غبن فائدہ سود نفع منافع زیادہ

خسارت ضرر حاصل محصول خراج آمدنی دخل جزیہ یغما غنیمت خزینہ دریوزہ ذخیرہ گنج

انبار خرمن بسیار بسا رخت بضاعت سامان کرایہ گرو رہن نقد نسیہ قرض سودی

قرض حسنہ مصادرہ تاوان جرمانہ نرخ قیمت تخمینہ نمونہ وزن موازنہ گران سبک

ارزان سیر من موازی فرق تفاوت فاصلہ دور نزدیک عنقریب کروہ میل فرسنگ

کو اپنی طرف سے آزاد کرنا ۱۲ کسی کام میں مشغول ہونا اور بہانہ ڈھونڈنا ۱۲ زمین کا محصول اور

افسانه حکایت جنگ جدل حرب محاربت داروگیر رزم مبارزت پیکار کارزار قتال مقاتله

قصه ، کہانی ، لڑائی

بیاورد عربده خرخشه هزیمت شکست فرار صلح انفصال آزرم آشتی **فصل نوزدهم**

در تعداد و شمار یک دو سه چهار پنج شش هفت هشت نه ده یازده دوازده

سیزده چهارده پانزده شانزده هفده هیجده نوزده بیست بیست و یک بیست و دو

بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه

سی سی و یک سی و دو سی و سه سی و چهار سی و پنج سی و شش سی و هفت سی و هشت

سی و نه چهل چهل و یک چهل و دو چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش چهل و هفت

چهل و هشت چهل و نه پنجاه پنجاه و یک پنجاه و دو پنجاه و سه پنجاه و چهار پنجاه و پنج

پنجاه و شش پنجاه و هفت پنجاه و هشت پنجاه و نه شصت شصت و یک شصت و دو

شصت و سه شصت و چهار شصت و پنج شصت و شش شصت و هفت شصت و هشت

شصت و نه هفتاد هفتاد و یک هفتاد و دو هفتاد و سه هفتاد و چهار هفتاد و پنج

هفتاد و شش هفتاد و هفت هفتاد و هشت هفتاد و نه هشتاد هشتاد و یک هشتاد و دو

هشتاد و سه هشتاد و چهار هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت هشتاد و هشت هشتاد و نه

فج فد فه فو فز فح فط

نود نود و یک نود و دو نود و سه نود و چهار نود و پنج نود و شش نود و هفت نود و هشت

صا صب صج صد صه صو صز صح

نود و نه صد هزار لکهه لکهان اعداد عربی واحد اثنان ثلث اربع خمس ستة سبع

ثمان تسع عشر عشرین ثلثین اربعین خمسین ستین سبعین ثمانین تسعین مائة الف

چند چندین چندان بسیار کثیر فراوان افزون زیاده بیش تمام جمله همه کم اندک

بیهم انبوه ازدحام گروه هجوم طائفه جماعه فوج لشکر جنود عسکر عساکر ضعیف ناتوان

پیر شیخ برنا جوان شعب معصر کلان همسر برتر اولی شهنشاه شهنشه پادشاه شاه

سلطان ملک شه خاقان تاجدار جهاندار سپهسالار شهریار تاجور کشورستان وزیر نائب

منیب امیر الامرا بخشی الممالک صدر الصدور ناظر شحنه کوتوال محتسب خواجه

بنده غلام کنیز کنیزک خاتون دانا بینا کور اعمی نابینا اصم ابکم گنگ لنگ شل کل

دستگیر محبوس تشنه گرسنه گدا **فصل بیستم** در اسمای قومها و اهل حرفه کاروان

بازارگان میر سید شیخ مغل میرزا افغان زناردار باد فروش بقال میوه فروش

غلام کو سبھی بولتے ہیں جیسا مقامات حریری وغیرہ میں آیا ہے [illegible] بقال کو نجد [illegible] غلہ فروش کو بولتے ہیں

تره فروش سبزه فروش معلم حکیم طبیب دیوان منشی بخشی قپانگوی باغبان کدیور سفیده

نورباف صراف نساج ندّاف حلاج عطار روغنگر زرگر درودگر نجار معمار خراط حجام

آهنگر کارد قصاب خیاط تیرگر کمانگر صیقلگر چونه گر کلال خشت پز مس فروش چوڑی فروش

شیشه گر ماهی گیر ملاح بزاز رنگرز خیمه دوز گلخن افروز چرم دوز شتربان ساربان قصاب

تنبولی سنگتراش حکاک سکاک مطرب مغنی طباخ نان پز زرکش مداوساز کاغذی

فصل بست و یکم در اسماء اقربا و تبار دودمان خاندان خانمان خسر خوشدامن خشو

خسرپوره خویش مادر والده پدر قبله گاه اب ابوالاخ اخ اخی اخوان برادر برادرزاده

دختر صبیه بنت پسر فرزند خلف ابن متبنّی همشیرزاده خواهرزاده نبیره نبیسه جده

جد فاسد جده فاسده شوهر شوی صاحبخانه اهل خانه کیبانو ایور ایورزن ضره

رودخانه همزلف همسالک برادر ام عم عمه خال خاله فصل بست

و دوم در اسماء شادی شادی و تولد فرزند شادی طوی شادی بسم الله شادی مکتب

شادی نسبت شادی کدخدائی فصل بست و سوم در اسمای اشیای آرایش

بدلی از زیور وغیره سرباتو تیا ده وده غازه گلگون حنا زیور پیرایه حلیه حلقه بینی گوشواره

سلسله یاره بازوبند انگشتری خاتم فص طلخال خلخال هیکل زنگوله چاغره اسمای پوشاک

وغیره کسوت پوشش لباس تشریف خلعت جامه دستار سرپیچ عمامه تاج

افسر کلاه خرقه قبا دلق گول گریبان جیب آستین دامن کمر بند ازاربند زنار چادر

برند شلوار پایجامه سراویل تهبند پارچه گرباس لک غفص باریک شفا گلیم پاپوش کفش

نعلین چپلی قبقاب اسمای پارچه ابریشمی وغیره خز اطلس مشروع بافته حریر پرنیان

کتان ریشم ابریشم سقرلات محلوج قطن پنبه پلاس چرم پوستین اسمای رنگ

رنگ لون سرخ احمر حمرا سبز اخضر خضرا خضرت سپید ابیض بیاض سیاه اسود سیه

سواد کبود صفرت اصفر زرد زریر قرمزی **فصل بست وچهارم** در اسمای غلات که جنس خورد

نیست گندم قمح حنطه بر برنج نخود حمص شالی شلوک ماش باجره جاورس طحف جو ندر

جیرت قلت عدس کرسنه مشنگ ماش زغیر کال ارزن قصاح کنجد سمسم کوده شاماخ

معصفر خسکدانه پنبه دانه سرشف تره اره جو شعیر سپوس نخاله **فصل بست وپنجم** در اسمای

کرسنه بالفتح وسین مهمله ونون ... سیاه رنگ کا اناج ہے جسکا مزه ماش اور مسور کے درمیان میں ہوتا ہے

طعام و غیره طعام نان شیر لبن جغرات دوغ قیماق مزوره مالیده چنگاله لقمه نبات

شکر تری شکر سفید شکر سرخ قند سیاه روغن زرد روغن سیاه روغن تلخ سکنجبین شیرین

ترش شور انگبین شهد عسل چاشنی در اخایکم تلخ **فصل بست و ششم** در اسامی آلات تحریر

و غیره لوح قلم خامه کلک کاغذ قرطاس مداد سیاهی شنگرف کارد قلمتراش گز لک

خایسک و درفش سوزن زه تبر تیشه سندان شانه اره رنده کسی سیخ سیخه ستفر نقاره

کوس دهل خماک طنبک **فصل بست و هفتم** در اسامی متفرقات طناب رسن عروه حبل

سما سیخ چراغ مصباح فتیله شمع مشعل کلید مقالید مفتاح قفل عراده غربال پرویزن آسیا

باوکش بادبیزن بابزن دیگدان اجاق کانون گرخان زنجیر قلبه جواز دوک قطار

جوال خرمن خرک جاروب پاچیله پاچیلشتی پاچیک صحرائی کفچه سیر آن پله شتابین لوپاوان دسته

دیگ کلبت استعالک قفس گردون پلیجیه مشک خیک شکنبه فلاخن منجنیق مجمر منقل

قلیان جرس ناقوس جلاجل جله افشان بادبان سوچک مرصین **فصل بست و هشتم** در اسامی

ظروف و غیره خم آوند خمدان سبو جل طشت سبوچه کاسه پیاله سبد صراحی ساغر جام پیمانه

کپل لگن گلاب پاش **فصل بیست و نهم** در اسمای بعضی روزنده که مقرر است و ورسنگ زنجیر فیل

قطار شتر قبضه کمان حلقه کمان قبضه شمشیر ضرب بندوق ضرب توپ رمکله ضرب جزائر و نامیدن آن

منزل عراوه **فصل سی ام** در اسمای آلات و ادوات سلاح و شکار وغیره خنجر دشنه شمشیر حسام

تیغ سیف صمصام ذوالفقار علم نیزه تفنگ گرز سنان کمان قوس تیر خدنگ پیکان شمشیر

مجنه جنه جوشن خفتان زره خود ترک تاج تازیانه مقرعه قربان چوب دستی پیش قبض **فصل سی و یکم**

در اسمای گلشن و جنس نبات و اشجار میوه و ترکاری وغیره بوستان گلستان حدیقه روضه

گلزار ریاض چمنستان لاله زار چمن خیابان سبزه مرغزار دوحه درخت شجر نخل گلبن نهال

سرو شمشاد اصل اصول بیخ فرع برگ تنه تخم ریشه شگوفه غنچه ازهار خار گل پژمرده چوب

مغیلان درخت لرزان جامون خرما رطب انبه نیشکر کاه گیاه علف گل معصفر اسمای میوه جات

خرما رطب زبیب انگور انار ناشپاتی انجیر کشمش مویز بادام کدو خربزه بادنجان ترب

زردک ترب شلغم سبزه اسفاناخ کرم حلبه بقل اسمای مصالح پیاز بصل زیره چوب کشنیز

قافله کباب ... فلفل دارچینی انگوزه اسمای چند ادویه که معروف است شربت انار

روغن بادام انجمود نانخواه خارخسک عسل انگبین شهد سکنجبین جوزبوا کاسنی

عنب الثعلب مکو بادیان خردل اصل السوس نعناع رب السوس گلقند بهی دانه انار دانه بلیله

بلیله سیاه کلنهی بلیله سیاه شان تمر هندی آمله زنجبیل سگپستان سپستان تبر فلوس بنفشه عناب

تخم خیارین گل سرخ سنا مکی طباشیر زیره سفید زیره سیاه فصل دوم

بعض اشیای ضروری زمینی گل خاک غبار گرد کلوخ خشت کوه سنگ حجر جواهر شد الماس

یاقوت لعل زمرد نقره سیم فضه مس روئین اشرفی دست طلا زر روپیه مبلغ مرادی

تنکه فلوس حصاة سنگریزه خرمهره فصل سوم در خلقت آتشی آتش نار

دود شراره شرر زبانه زگال انگشت خاکستر سمندر جن پری فصل چهارم

خلقت آبی و آلات که از وی تعلق دارد آب ما باران باریدن مطر ابر سحاب برق بحر دریا یم

عمان گرداب ورطه طلیح جوی رود تالاب لجه ساحل کناره چاه حوض برکه نهر کوثر

جزیره شبنم برف قطره سیل سیلاب دولاب گرگ ژاله صدف نگل لای وحل جلاب حباب

پشیزه خرمهره مروارید در لولو لالا لی گوهر کشتی سفینه فلک باب سیم در بیان

علامت صفت و برآوردن صیغها از مصادر و گردانیدن آنها بایدو است که با افعال چند چیز تعلق دارد که در بحث افعال بیان آنها لابدست چون ماضی زمانه گذشته و حال زمانه موجود و استقبال زمانه آینده و امر حکم کاری و نهی منع از کاری و فاعل کننده کار و مفعول کرده شده و غائب پوشیده از نظر و حاضر و مخاطب خطاب کرده شده و متکلم کلام کننده و مذکر مرد و مؤنث زن و اثبات بودن چیزی و نفی نبودن چیزی و برای اینهمه تصاریف صیغهاست اگر تمام آنرا مفصل با شرط و جزا و غیره مطالب متعلقه نوشته آید طول عبارت میشود که یادگرفتن آن بر مبتدیان دشوار و گران باشد و اگر جمله گذاشته شود سبب ترک مطالب ضروری میشود بنابران بطور اختصار درین مختصر نوشته شد که فائده تام و بخوبی تعالی و فواید چون تمامی صیغهای مصدر ساخته میشود اول از مصادر چند بقلم می آید بعد طریقه تصاریف افعال بعد الفاظ دیگر مانند حروف شرط و جزا و غیره

## آغاز مصادر بترتیب حروف تهجی

**باب الالف** آمدن آوردن آغازیدن آغشتن آفریدن آگاهیدن
آنا لانا شروع کرنا آلوده کرنا پیدا کرنا جتانا

آلاییدن آمرزیدن ارزیدن استردن افراختن افراشتن افزودن افسردن
اہرانا بخشنا قیمت پانا مونڈنا بلند کرنا روشن کرنا بلند کرنا زیادہ کرنا ٹھٹھرنا

افگندن انباردن انبودن انجامیدن انگاردن اندوختن انگاشتن افروختن
ڈالنا بھرنا اور ذخیرہ کرنا ایک دوسرے پر چڑھانا تمام ہونا معلوم کرنا ڈالنا معلوم کرنا روشن کرنا

آشامیدن آگندن ایستادن آزردن افشاندن افشردن افتادن آموختن
پینا بھرنا کھڑا ہونا آزردہ ہونا جھاڑنا نچوڑنا گرنا سیکھنا

آراستن آمیختن آویختن آلودن آمودن آماسیدن اندیشیدن اندودن انباشتن
آراستہ کرنا ملانا لٹکانا آلودہ ہونا بھرنا سوجنا سوچنا لیپنا پاٹنا

آهیختن **باب الباء** برداشتن بردن بستن بخشیدن بوسیدن برآمدن
کھینچنا اٹھانا لیجانا باندھنا بخشنا چومنا نکلنا

برآوردن بودن بریدن برخاستن باختن باریدن بوئیدن بالیدن بافتن

پالیدن پالیستن پرشتن برگشتن پیچیدن باب بای فارسی پختن پریدن پوشیدن

چھاننا ۱۲ مرنا اور مرجھانا ۱۲ لوٹنا ۱۲ پھرنا ۱۲ پیچ کھانا ۱۲ پکانا ۱۲ اڑنا ۱۲ پہننا اور چھپانا ۱۲

پرانیدن پنداشتن پیراستن پذیرفتن پروردن پالودن پیچیدن پاییدن پرستیدن

اڑانا ۱۲ معلوم کرنا ۱۲ آراستہ کرنا ۱۲ قبول کرنا ۱۲ پالنا ۱۲ صاف کرنا ۱۲ لپٹنا ۱۲ ٹھہرنا ۱۲ پوجنا ۱۲

پرداختن پرسیدن پرہیزیدن پژمردن پژوہیدن پرانیدن پوییدن پسندیدن

مشغول ہونا ۱۲ پوچھنا ۱۲ پرہیز کرنا ۱۲ کمھلانا ۱۲ ڈھونڈھنا ۱۲ بکوانا ۱۲ دوڑنا ۱۲ پسند کرنا ۱۲

پیمودن پیوستن باب تای فوقانی تاختن تافتن تپیدن تراشیدن تراویدن

ناپنا ۱۲ ملنا ۱۲ دوڑنا ۱۲ بٹنا چمکنا ۱۲ تڑپنا ۱۲ کاٹنا ۱۲ ٹپکنا ۱۲

ترسیدن تفتن تفسیدن تنیدن توانستن باب الجیم جستن جستن جنگیدن جنبیدن

ڈرنا ۱۲ گرم ہونا ۱۲ گرم ہونا ۱۲ تننا ۱۲ سکنا ۱۲ ڈھونڈھنا ۱۲ کودنا ۱۲ لڑنا ۱۲ ہلنا ۱۲

چرانیدن جوییدن باب جیم فارسی چپیدن چمیدن چربیدن چکیدن چیدن

کودانا ۱۲ ڈھونڈھنا ۱۲ چپکنا ۱۲ لچکنا ۱۲ غالب ہونا ۱۲ ٹپکنا ۱۲ چننا ۱۲

چشیدن چریدن باب الخاء خوردن خندیدن خواندن خاریدن خلیدن خراشیدن

چکھنا ۱۲ چرنا ۱۲ کھانا ۱۲ ہنسنا ۱۲ پڑھنا ۱۲ کھجلانا ۱۲ چبھنا ۱۲ چھلنا ۱۲

خاییدن خورانیدن خروشیدن خراشیدن خواستن خوابیدن خوابانیدن خوشیدن

چبانا ۱۲ کھلانا ۱۲ چلانا ۱۲ چھیلنا ۱۲ مانگنا چاہنا ۱۲ سونا ۱۲ سلانا ۱۲ سوکھنا ۱۲

خیسیدن خریدن خستن خفتن خوشیدن خمیدن خنبیدن باب الدال دیدن

ترکرنا تر ہونا اور ۱۲ مول لینا ۱۲ زخمی ہونا ۱۲ سونا ۱۲ چپ ہونا ۱۲ ٹیڑھا ہونا ۱۲ تالی بجانا ۱۲ دیکھنا ۱۲

داشتن دوختن دادن دویدن دریدن دزدیدن درخشیدن دمیدن درفشیدن

رکھنا ۱۲ سینا ۱۲ دینا ۱۲ دوڑنا ۱۲ پھاڑنا ۱۲ چورانا ۱۲ چمکنا ۱۲ پھونکنا ۱۲ کانپنا چمکنا اور ۱۲

درودن دوشیدن باب الراء رفتن روییدن رسیدن ریختن رستن ربودن

کاٹنا ۱۲ دوہنا ۱۲ جانا ۱۲ جمنا ۱۲ پہنچنا ۱۲ گرانا ۱۲ اچکنا چھیننا اور ۱۲

رنجیدن راندن رفتن رقصیدن رسانیدن رشیدن رندیدن رشتن

آزردہ ہونا ۱۲

ریدن ریسیدن باب الزاء زدودن زادن زاریدن زاییدن زدن زیستن

زولیدن باب السین المہملہ ساختن سنجیدن ساییدن سپردن ستیدن

سفتن سوختن سودن سراییدن ستودن ستیزیدن سرشتن سریدن سگالیدن

باب الشین شگفتن شکستن شستن شناشیدن شنیدن شمیدن شکافتن

شتافتن شناختن شمردن شدن شوییدن شمیلیدن شناسیدن شکیبیدن شکوخیدن

شنفتن شوریدن باب الطاء طپیدن طلبیدن طراریدن باب الغین غلطیدن

غنودن غریدن غارتیدن باب الفاء فریفتن فهمیدن فزودن فروختن فرسودن

فگندن فلخیدن فرستادن فرسودن باب الکاف کوفتن کندیدن کاشتن کشادن

کردن کشتن کوشیدن کشیدن کاستن کافتن کاویدن کاهیدن کشودن کفیدن کندن

باب الکاف الفارسی گفتن گسیختن گردیدن گرداندن گزیدن گریستن گداختن

گنجیدن گنجانیدن گداشتن گذشتن گراییدن گرفتن گزاردن گزیدن گساردن گستردن

گسستن گسیختن گشتن گاشتن گواریدن باب اللام لرزیدن لغزیدن لافیدن لیسیدن

لاییدن باب المیم ملکیدن ماندن مالیدن مردن مانستن باب النون نهادن نوشیدن

نیوشیدن نوشتن نگریستن نکوهیدن نشستن نهفتن نولیسانیدن نوشانیدن نوختن نالیدن

نوشتن نوردیدن نازیدن نامیدن نکاشتن نمودن باب الواو ورزیدن وزیدن

وخسیدن ورغلانیدن باب الهاء هشتن هلیدن هراسیدن باب الیاء یافتن یاستن

بعد ازین تصریف یک مصدر مستقل القلم می آید دیگر تصاریف تمامی مصادر را بهمین طریق از بتدا بیان

استخراج کنانند تصریف افعال ماضی مطلق از آمدن این ماضی را ماضی مجرد هم گویند آمد

آمدند آمدی آمدید آمدم آمدیم تصریف ماضی قریب آمده است آمده اند آمده آمده اید آمده

ام آمده ایم تصریف ماضی بعید آمده بود آمده بودند آمده بودی آمده بودید آمده بودم آمده بودیم

تصریف ماضی ناتمام واین را استمراری نیز گویند می آمد می آمدند می آمدی می آمدید می آمدم می آمدیم

آمدیم تصریف ماضی تمنائی واین را مشروط نیز گویند آمدی آمدندی آمدی آمدی تصریف

ماضی احتمالی واین را موهوم نیز گویند آمده باشد آمده باشند آمده باشی آمده باشید آمده باشم آمده باشیم

تصریف حال می آید می آیند می آئی می آیید می آیم می آییم تصریف استقبال

خواهد آمد خواهند آمد خواهی آمد خواهید آمد خواهم آمد خواهیم آمد تصریف مضارع آید آیند

آئی آیید آیم آییم تصریف امر بیاید بیایند بیائی بیایید بیایم بیاییم تصریف نهی

نیاید نیایند میا میایید نیایم نیاییم اسم فاعل آینده آیندگان آینده آینده آید

آینده امر آینده اسم اسم مفعول آمده شد آمده شدگان آمده شده آمده شدگانید آمده شدگانیم

آمده شدگانیم باید دانست که جمله این تصاریفها که بیان شد این را صرف کبیر می نامند و اگر یک یک صیغه

اول از هر تصریف گرفته جمع نمایند آن را صرف صغیر نامند صرف صغیر آمد آمده است

آمده بود می آید آمدی آمده باشد می آید خواهد آمد آید بیا مبا آینده آمده شد در تصاریف نفی

بر یک تصریف اکتفا نموده میشود یعنی جمیع تصاریف همین قیاس کنند بر هر فعلیکه حرف نون آرند صیغه

نفی گردد نیامد نیامدند نیامدی نیامدید نیامدم نیامدیم بعد تشریح صیغها گردان بعضی الفاظ

و کلمات است که در هر صیغه که شامل معانی استعاره و مضامین مختلفه بموجب غرض تقریر از آن حاصل آید

اول بیان کلماتیکه گردان آن هم بطور مذکور میشود و هر یکی ازین الفاظها که بیان میشوند مخصوص برای

یک زمانه معین است الفاظ مخصوص برای ماضی قریب تصریفه است آمدی آید آمدیم

ایضاً الفاظ دیگر که از فعال متعدی تعلق دارد شد شدند شدی شدید شدم شدیم الفاظ

مخصوص برای بنای ماضی بعید بود بودند بودی بودید بودم بودیم کلمات اثبات

که بزمانهٔ حال تعلق دارد هست هستند هستی هستید هستم هستیم الفاظ مخصوص برای

بنای صیغهای استقبال خواهد خواهند خواهی خواهید خواهم خواهیم الفاظ مخصوص

برای بنای ماضی استمراری باشد باشند باشی باشید باشم باشیم صیغهای امر غائب

شود شوند شوی شوید شوم شویم بیان کلمات متفرقه از اگر اگرچه بر تر را چرا چگونه چه چیست

چند چندان چندین چنین آن آنکه آنها اینها او اوشان ایشان از آن ازین از آنها ازینها

ازوشان ازیشان اینجا آنجا ازینجا ازانجا کجا کی ازکجا کس کسان خود آنکس اینکس من ما تو شما

هرگاه ناگاه لابد بآن اکنون حال ابدی هنوز باز هرگز هر آینه ضرور الا هرگز زنهار وگرنه اگرچه هرچند

لکن فاما کیف سبب قصد ترتیب توقع لازم مستلزم تاکید تعقید چون سبق اینهم

معلوم و بیان داده اند موجب گردان باید کتابت الفاظ متفرقه را شامل نموده از بعد

پیش تا شناسی ترکیب الفاظ مفرده شده بمعانی و عبارت قدرت یابد بدان نسبت از تمثیل صیغه

ماضی قریب رفته است صیغهٔ ماضی بعید رفته بود صیغهٔ ماضی استمراری میرفت صیغهٔ ماضی مشروط یا با

استمراری رفتی صیغهٔ ماضی مشروط دوم با کلمهٔ می میرفتی صیغهٔ ماضی موهوم رفته باشد صیغهٔ حال میرود صیغهٔ

استقبال خواهد رفت صیغهٔ مضارع رود و دوام استمرار میرفته باشد صیغهٔ امر حاضر برو و صیغهٔ نهی حاضر

مرو و صیغهٔ اسم فاعل رونده مفعول درین صیغها نیست بعد گردانیدن تصریف الفاظ کلمات مناسب که

شامل هر صیغه خواهند کنند و ترتیب گردان کردن او انیست چنانچه ازانجا رفت ازینجا رفت درانجا

رفت درینجا رفت اگر رفت چرا رفت چگونه رفت آن رفت این رفت اینکه رفت آنکس رفت

کجا رفت کی رفت از کجا رفت خود رفت الحال رفت رفته بود دیروز رفته بود دیشب رفته بود پریروز رفته
بود پریشب خواهد رفت فردا خواهد رفت پس فردا میرفت نیمروز رفته باشد دو پهر روز رفت و نیم شب
رفته است تا شام رفت تا صبح رفته بود همان رفت همین رفت چنان رفت چنین رفت در حجره رفت در صحن
رفت در بیت الخلا رفت در بازار رفت در باغ رفت در دالان رفت بر بام رفت بر بالاخانه رفت بر فرش
رفت برای خوردن رفت برای غسل کردن رفت علی هذا القیاس دیگر مصادر را شمول همین کلمات که بالا
مرقوم گشته گردان کنانند و بطور مرقوم الصدر یک یک صیغه از هر تصریف بطوریکه قلمی نموده شد از بیند
استخراج کنانند و جمیع الفاظ مرقوم الصدر را و دیگر افعال بطور مثال مذکور از مبتدی گویانند تا به برادر زبان
تصاریف از مصادر و مثال نمودن این الفاظ قدرت یابد **باب چهارم در آداب القاب**
برای دانشوران خرد پرور و خرد پروران دانشور پوشیده نیست که القاب برو زمره مرسلان عبارت
از انست که شخصی مکتوب الیه را بوصفی یاد کند که آن وصف کمال منصب و پیشه او و لائق مرتبه او باشد
چنانچه کمال عالم مراتب شریعت و طریقت و کمال سپاهی اوصاف شجاعت و تهور و رتبه پدر قبله و کعبه
و رتبه پسر برخوردار بودن و سعادتمند علی هذا القیاس آداب عبارتست از حد نگاه داشتن یعنی شرط
حفظ مراتب اعلی و اوسط و ادنی از دست نرود و اینهمه در مقام خود ما خواهد آمد و درین صورت اگر سخن در این
بر آن آید ممکن است که القاب بمضمون نوازد قوت بفعل آرد لیکن چون غرض نگارشست و رواج القاب جدید بیشتر القاب
قدیم و دور از رسمیات اهل روزگار ست بنابر قوانین پیشین که از فیض بزرگان کرامت نشان صورت
ظهور پذیرفته و آنچه باید در انها موجود و خلل بیجا خلاف آئین او بست نظر با ینهمه مراتب همان القاب با تقدیم
آداب پیشین و ساخته بتحریرش پرداخته و بعضی جا که ضرور افتاده خود تصنیف کرده و اخل آن نمونه
بر وقفات آن پوشیده و پنهان نخواهد بود **القاب عالم** واقف حقایق علوم و کاشف دقایق علوم
معلوم حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی بعد اهدای گلدسته بندگی و اتحاف غنچهای پرستندگی
معروض میدارد **القاب سپاهی** شجاعت و تهور پناه فلانی حفظه عرضی مرسله رسید و بنظر گذشت
کاشف ملتمسات گشت میباید که همواره بتسطیر چگونگی حالات انجا مطلع می نموده باشند زیاده چه
**القاب پدر** سایه بلند پایه صاحب قبله خداوند خدایگان ظل ظلیل رحمت ایزد سبحان حضرت ۴
قبلی صاحب بر سر فرزندان مخلد و مستدام باد فدوی فلانی آداب و تسلیمات فدویانه و کورنشات

معتقد اند بجا آورده معروضه میدارد القاب یگر ملجای فرزندان معاد نیازمندان صاحب قبله
خداوند یعقوب زمان ابو عطا حامی ولی نعمی ادام الله اقبالهم بعد ادای آداب فرزندی وگزارش توع امل
عقیدتمندی معروض برمقعد اقبال بلیغ اجلال میرساند ایضاً قبله صوری ومعنوی کعبه ظاهری
و باطنی حضرت ولی النعمی صاحب مدظله العالی فدوی فلانی بعد ادای آداب تسلیمات فراوان و
کورنشات بی پایان معروض رای مهر انجلای میگرداند القاب پسر سرمایه تجارت عمر و زندگانی
و عصای هنگام پیری و ناتوانی زاد عمره ایضاً برخوردار نور الابصار فرخنده اطوار سعادت آثار
طول عمره ایضاً نور البصر سخت جگر قرة العین فلانی و حمایت ایزدی بوده شاد و کامران باشند بعد ادعیه
وافیه که دوام فروزیان مست مکشوف خاطر عزیز باد ایضاً برخوردار نور الابصار فلانی زاد عمره
قدره پس از دعای طول عمر و حیات مطالعه نمایند ایضاً برخوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد
دعوات فزونی حیات و ترقی درجات واضح باد القاب پا در سایه عاطفت پیرایه والده صاحبه مشفقه
مکرمه متبرک فرزندان مخلد مستدام باد جبین فدویت را بگلگونه آداب تسلیمات نور آگین ساخته
معروضه میدارد ایضاً والده صاحبه خداوند خدایگان مدظله العالی گلهای کورنش و تسلیمات
زیب مستفاخر ساخته معروض عالیجناب میدارد ایضاً مخدره تتق عفت مستوره سرادق عصمت
والده صاحبه قبله گاهی خداوندی پرورش فرمای فرزندان ظل گستر فرق نیازمندان مدظلهم
طلعت جبین فرزندی را بخاک ارادتمندی نور آگین ساخته ملتمس بدیده آنجناب فیضمآب میگرداند القاب
برادر کلان اخوانصاحب مشفق مهربان سجدگاه برادران سلامت بعد اظهار مراتب نیازمندی و
تمنای ادراک دولت مواجهات سامی که زیاده از حد است مکشوف ضمیر عطوفت پذیر میگرداند
ایضاً اخوانصاحب قبله فیضرسان مظهر جود و الاحسان سلمه الرحمن بعد تقدیم مراتب عبودیت و
انکسار و تمنای حصول استفاده خدمت فیض موهبت معروض رای خورشید ضیا میگرداند القاب
برادر خورد برادر عزیز القدر عزیز از جان بعافیت باشند بعد اشتیاق ملاقات بهجت سمات که از حد
بیان متصور نیست مکشوف خاطر عزیز باد ایضاً برادر بجان برابر بلکه از جان بهتر محمد عطا حفظه الله
تعالی بعد شوقملات بهجت آیات مطالعه نمایند القاب چچا عمو صاحب قبله خداوند خدایگان
مصدر جود و الاحسان سلمه الله تعالی بعد ادای آداب تسلیمات که شیوه فدویان راسخ الاعتقاد

عرض نیاز رامی فیض پیرایی میگرداند القاب همشیره کلان همشیره صاحبه مشفقه مکرمه معظمه
که آنکه اورا پرورده عصمت سلامت منیقه شفقت وثیقه درود کرامت فرمود ترصد که همواره
بترقیم ترسیل صحیفه شریفه شادان و فرحان میفرموده باشند که تسکین خاطر از انست القاب
همشیره خیر و عصمت پناهی عفت دستگاهی همشیره عزیزه حفظها الله بوصول مکاتبه مسرت افزا
فرحتهای گوناگون حاصل گشت لازم که همواره بترسیل فرحت نامجات مع چگونگی حالات مسرور
میساخته باشند که هر آینه خوشی خاطر همدران متصور نیست زیاده چه بطراز د الیضاً همشیره عزیزه حجله
نشین عفت پرده گزین عصمت سلامت بعد اظهار مراتب انس آنکه القاب بلیه اهل خانه با دل
یکانه در حفظ و امان ایزد منان باشند خط مرسله رسید حقایق مندرجه معلوم گردید میباید که پیوسته
بتحریر حالات اینجا مطمئن مینموده باشند که دیجمعیها حاصل میشده باشند زیاده چه نگارش رود القاب
شوهر از طرف اهلیه صاحب خانه محرم اسرار سرتاج افتخار من سلمه الله تعالی مقالات تمنای
استفاده خدمت والا بیرون از حد دانسته بعرض مطالب می پردازد الیضاً صاحب سرتاج من
سلمه الله تعالی بعد آداب یکه شایان مراتب است عرض مینماید الیضاً مصباح شبستان محرمی مفتاح
ابواب همدمی وقت اسرار پنهانی محرم اطوار دل جایی تکیه گاه مراوات برارنده حاجات خداوند خانه
مالک کاشانه سلامت بعد آرزومندی حصول اتصال بهجت اشتمال ابراز ضمیر لطف تأثیر میگرداند
القاب اهل خانه جلیس خلوت خانه همدمی انیس عزلت یکنفی محرم اسرار واقف اطوار اهل خانه ناظم
کاشانه معلوم نماید بعد تحریر اشتیاق معانقه جسمانی و تقریر شوق ملاعبه رسمی بشر خاطر باد سرگذشت
اینجا الیسپاس عافیت ایشان دوام مرغوب القاب حکیم همواره انفاس متبرکه آن نباض
ریاض روح افزای مظهر اعجاز مسیحائی باد بعد آرزومندی دریافت مواصلت وافی مباحثت که قلم
بتحریر آن سرگوشی تحریر بدوات بیساز و مکشوف ضمیر منیر گردانیده می آید الیضاً نبض شناس بیماران
علاج رس سخوران حکیم صاحب مهربان اسکیو امیدواران مسیح زمان سلمه الله تعالی بعد ادای
تحیت و ثناسپرین ضمیر منیر گرمستور گردانیده می آید القاب شاعر سردفتر سخنوران منیر و سلامت
رقیمه معنی نگار آن خلاصه نکته پروران روزگار بزم افروز وصول گشت اگر آنچه همبرین
نسق بدو کلمه لطف افزا ضیافت طبع این سراپا نیاز میکرده باشند بعید از بزرگ منشی نخواهد

زیاده چه تصدیع و بهر القاب قاضی محکمهٔ شریعت اطهر بوجه کرامت مظهر آن مروج قوانین شریعت
نبوی محی مراسم ملت مرتضوی زیب گیر و زینت پذیر باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و
تمهید قواعد خضوع و افتقار که شیوهٔ فدویت نهاد ان رسوخیت بنیاد ست بعرض میرساند ایضاً
شریعت پناه طریقت دستگاه سلمه الله تعالی رقیمهٔ محبت ضمیمه آن شریعت پناه موصول شد حقایق
مرقومه اطلاع دست داد آینده هم تا حصول ملاقات جسمانی به تسطیر صفاوضات فرحت آیات مبتهج می
براعلام کارد فرمایش آن جوانب مسرور و شادان و شتن مسرور خاطر افزود نیست زیاده چه تصدیع
ایضاً تبارک و تعالی ذات عالی را طراوت بخش گلشن شریعت و نضارت ده چمن معدلت کشاینده
معاقد شرعی و رانندهٔ حقایق دینی فاعده دان طریق اسلام مربی خاص و عام حضرت قاضی جیو را مسند
عدالت متمکن و مسند سلامت باکرامت دارا و بعد اداب مستمند بهامعروض رای عدالت پیرای میگردد
القاب اهل علم مجمع کمالات منبع معلومات کاشف دقایق مستور واقف حقایق بی ظهور صاحب
مشفق خداوند خدایگان معدن الطاف بیکران سلمه الله تعالی بعد گزارش مراتب نیازمندی و
تقدیم مراسم مستمندی که مایه سعادت و عقیده تمندیهاست مشهود رای بیضا ضیا گردانیده می آید
القاب درویش مخزن اسرار الهی مطلع انوار نامتناهی حضرت شاه صاحب قبله دام فیضهم بعد
تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی اوراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصهٔ مطالب
عظمی ست مشهود رای رزین و خاطر مهر گزین میگرداند ایضاً حقایق و معارف آگاه شریعت و
طریقت دستگاه مستغرق بحار اسرار حضرت الهی مشاهده تجلیات نامتناهی قبله دارین مستظهار
کونین دام فضاله پس از اظهار آداب عبودیت و انکسار بعرض نامدیان ودربار فیض آثار میرساند آداب
والقاب مستطاب ذوات تقدیس آیات مظهر فیض الهی مصدر فضایل نامتناهی سایه افضال مرکمال ابریزد
ظل تفضلات بیغایات سرمدی مجموعه علم و عمل مرکز ارباب علل و نحل منبع کمالات بی پایان مجمع فتوحات
فراوان حضرت مخدوم صاحب قبله و کعبه مکرم محترم دام فیضهم الله گره کشای معاقد دل و عقیده کشای
هر مشکل بوده بمفارق مستفیضان عقیدت نشان ظل گستر باد بعد تقدیم لوازم عبودیت و تقدیم آداب
فدویت مطالب ضروری عرضه کرد ایضاً منبع تفضلات مظهر کمالات شرف معلمان و مربی ابجد کسب
فیض از حضرت صاحب قبله دارین خداوند کونین مخدومی مکرمی جیو مدظلکم کمترین فدویان جبین عقیدت

وبندگی وپیشانی عبودیت سرافگندگی بخاک عجز وانکساری سوده بذروهٔ اقبال شمع جلال میرسانند
القاب شاکر ونقش طراز صحیفهٔ سعادتمندی حرف پرداز جریدهٔ بخت بلندی ستوده خصائل
افعال منظور نظار تفضلات او تعالی مزاد عنایات کبریا مدام بکرم عمیم ایزد کریم همدستان بوده کامروا
مرادات دارین باشند بعد ادعیهٔ وافیه بمطالعهٔ مطالب موهومه گرایند القاب معشوق رنگ بهار
گلزار رشک مرغزار فرخار با خوبیهای روزافزون مقرون باشند بعد ابراز آه وناله درد دل شیدا
بمطلب میپردازد ایضاً گل گلستان محبوبی سرو بوستان مطلوبی نکهت بوی چمن رنگین ادائی آبروی چمن
دلربائی جان نواز عاشقان وسرافراز معشوقان باشند بعد ابراز دلبری ودلربائی وصداقت کیشی
بمطلب میگراید ایضاً محبوب راحت قلوب غمزه گزار سروقد یاسمین عذار نرگس چشم سیمین جسم سنبل زلف
طوطی مقال مشکین خال لیلی وار شیرین روزگار دلدار مشتاقان زار مرهم بخش عاشقان دل افگار دلنواز
غمگسار راحت روان نور چشمان پیوسته از بلیات زمان بامن حضرت سبحان بوده بتالیف قلوب
مشتاقان صداقت اسلوب پرداخته باشند بعد شرح سوز آتش افروز تلاطم امواج مهاجرت وتراکم
افواج مفارقت زورق هوش وحواس این مهجور صدق اساس اغرق ساخته خود را نباید والا بخشنده
مراد میسد القاب عاشق صبح صادق روز صادقی وشفق شام موافقی آنداد گرفتار انیس ستمهای
نار همواره حلاوت یاب کلفت والفت باشند بعد از حرف طرازی صفات آن سرو بیدلان
پردازی احوال ام جان خود میگراید ایضاً دل فگار ستمزده یادگار مجنون وفرهاد زار همیشه یاد
وشوق باشند بعد از دلی وجان افزای روی خامه رقم پیرا تحریر جاست ایضاً عاشق مشتاق
طالب وصال صداقت خصال مجنون دوران فرهاد زمان گرم بادیهٔ محبت ره نورد طریق مودت دوام
از جام وصال محبوب شادکام باشند بعد شرح پریشانی هجرانی که بتقاضای بانی جانبین مجبور است وبصحیح
ولائح باد القاب بزرگان ودیگر ابنای زمان از طرف فقیر احب الفقراء والغرباء
سلمه الله تعالی ایضاً محب الفقراء مقبول اهل الله برگزیدهٔ حضرت اعلی ولی الله سلامت باکرامت باشند
بعد دعوات فراوان اشتیاق ملاقات بی پایان مشهود ضمیر محبت پذیر باد القاب خاندان فقرا
خلاصهٔ دودمان راه هدایت پرنور روشنی مهر جلالت رهنمای سالکان وپیشوای عارفان زاد الطافه
وعنایته بموجب وجاهت خدات القاب سید سیادت دستگاه شرافت پناه

راہ دکھانا اور سیدھا رستہ قبول کرنا

میر مکارم علی بعافیت باشند القاب سپاهی شجاعت و تهور پناه فلانی و حفظ الهی باشند ایضاً
شجاعت شعار فلانی حفظه القاب مولوی و عالم فضیلت و کمالات دستگاه مولوی طالبعلی بعافیت
باشند ایضاً فضایل کسب کمالات آب محمد باقر حفظه القاب حکیم حکمت و حذاقت دستگاه حکیم
احمد علیخان حفظه الله تعالی القاب عامل امانت پناه فلانی بعافیت باشند القاب متصدی
عزیز القدر فلانی محفوظ باشند ایضاً خصوصیت دستگاه فلانی حفظه القاب مهاجن که اهل عزت
باشد عزت آثار فلانی حفظه القاب اهلکاران که فی الجمله عزت و قربت داشته باشند خلوص و موالات
دستگاه فلانی محفوظ باشند القاب خدمتگار مستحسن الخدمة فلانی حفظه ایضاً مستعد الخدمة فلانی
حفظه القاب دیوان و منشی که اعزه دربار نذکراهی قدر فلانی بعافیت باشند القاب ارکین
دربار معلی که از دیگر نوکران قرب و منزلت زیاده دارند سیادت و نجابت پناه شجاعت و شهامت
دستگاه مورد مراحم نمایان مهبط عواطف بی پایان مشمول جلال والای شاهی بوده باشند ایضاً رفعت
و عوالی مرتبت میر ذو الفقار علی حفظه الله تعالی ایضاً رفعت و شجاعت نشان فلانی محفوظ باشند
القاب شیخ مشیخت و شرافت مرتبت شیخ فلانی حفظه الله تعالی القاب خیر اندیش نعمت از طرف
ملازمان و چیلوی عرضداشت بپادشاهان و امرا عرضداشت کمترین خادمان عقیدت
نشان فلانی سپاهی آداب ایستاده بعرض فیضیابان حضور لامع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و مرکز
خواقین بحر و بر است میرساند عرضداشت خانه زاد بلا اشتباه محمد پناه فرق عبودیت بر زمین خاکساری
مالیده و جبین عقیدت را ضیاپذیر نقش جان نثاری و جان سپاری گردانیده ذره وار بموقف عرض
شرف اندوزان محفل سپهر قرین و مستفیضان انجمن بهشت آیین میرساند القاب شاهزاده
عرضداشت رسوخ نیت گزین محمد سعید بعد ادای آداب مراتب کورنش و تسلیم که سجیه رضیه فدویان
تصمیم بعرض عاکفان عتبه دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضاً عرضداشت
عقیدت شعار عبد الغفار گلدسته گلهای خلوص و انکسار را طره عمامه افتخار نموده بعرض باریابان
محفل عظیم میسازد تعظیم نواب عالیجناب معلی خطاب صاحب عالم و عالمیان که ملجاء تمندان روز بیش
میرساند القاب ... عرضداشت تکبیر برده های رسوخ نیت آثار ... بالتقدیم مراسم ضراعت
انکسار و تقدیم ... بعرض عرض مهربان ایوان دولت شهریاری و قبابان سرادق ...

وبختیاری نواب تقدس مآب سپهر جلباب ملکهٔ خشکی و تر صاحبهٔ بحر و بر میرساند ایضاً عرضداشت کمترین
ترقی طلبان عبودیت طراز محمد نیاز پیمایش جادهٔ اطاعت و انقیاد و بپای سر ارادت و اعتقاد نموده
بپابیابانِ آستانِ تقدس نشان نواب مهر نقاب قدسی القاب ملکهٔ زمین و زمان صاحبهٔ عالم و
عالمیان میرساند القاب و زیر عرضداشت شاکرِ عنایت نامحصور بندهٔ عبدالغفور بعد تبلیغ مراسم
بندگی و تشییع لوازم پرستندگی بموقف عرض بهره یابان سعادت حضور موفور السرور نواب والاجناب
سپهر قدرت مهر صورت استظهار مستمندان صاحب و قبلهٔ دو جهان میرساند ایضاً عرضداشت
کمترین بندگان رسوخیت نشان محمد زمان بجا آوری کورنشات فدویت سمات را از لیقهٔ احراز سعادت
وسیلهٔ ترتیبهای مفاخرت انگاشته بعرض باریافتگان حواشی بساط فیض مناط محفل عظامی نواب فلک‌باب
جناب صاحب قبلهٔ ارباب تمنا و کعبهٔ اصحاب خرمی و صفا میرساند القاب نواب نواب صاحب
والاقدر عالی منزلت نقادهٔ دودمان امارت سلالهٔ خاندانِ ایالت عم و دام اقباله و نواله فدوی فلان
آداب تسلیمات فدویانه بجا آورده معروض رای خورشید ضیا میگرداند ایضاً بعرض نواب
صاحب و قبله خداوند خداوندگان نامور دوران دام اقباله میرساند باب پنجم در پروانجات
و نوشتجات و رقعات برعایت مراتب مشتمل بر پنج فصل فصل اول در شکایت عدم رسیدن مراسلات
و رسید نوشتجات فصل دوم در پروانجات و معاملات هر گونه مثل مسکات و چٹھی قبولیت و غیره
کواغذات شرعیه ضروریه و سوال و جواب طرفین فصل سوم در مبارکباد هر قسم فصل چهارم در مفاد
تعزیت فصل پنجم در رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید اشیا و غیره مطالب ضروریه فصل اول
در شکایت عدم رسیدن مراسلات و رسید جوابهای نوشتجات یکدیگر رقعهٔ اول مرزا صاحب مشفق
مهربان مروت نشان سلمه الله تعالی اشتیاق ملاقات مسرت آیات انقدر مستولی است که باحاطهٔ
کلک ارتباط سلک نمی آید هذا بان نسخهٔ و تحص مشتاقه که گذشته خامه دوا در ابسطیر مدعا میگذارد و سپاس
ایزدی که گلدستهٔ خیریت محبت رو بشگفتگی وارد و طراوت و نزاهت چار چمن مزاج سامی و انما ملحوظ
مشتوق بعین جای تعجب و مقام تحیر که قریب چهار قطعه اشتیاق نامجات بصحابت مهربان روندگان
الصوب ترسیل داشته لیکن با وجود آمد شد مهربان از یک پرچهٔ قرطاس محبت لباس شادمان
نساخته اند آنجا که در عالم ارتباط کم توجهی گنجایش ندارد و شایان الطاف چنانست که آینده برقیمه

سامی نامجات معانقه بجین مکالمه روحانی توان شمرد زیاده شوق دیس **رقعه دوم در جواب رقعه**
**اول** مهربانا صاحب مظهر عنایات فراوان انسعد توجهات بی پایان سلمه الله تعالی مقالات اشتیاق وکلمات
اشواق بنوک قلم آوردن محض تکلفات عرفیه پیرواختن است لهذا باین تکرا مید بعد عامی رسائید سامی نامه
ملطف قرین محتوی شکایت عدم رسی رقائم نیاز شمائم وصول عاطفت آوردم مرز خاطر منتظر افزود شفقا
درین عرصه چند قطعات نوازش نیاز ابلاغ داشته محض از قصور نامه بران موصول مطالعه گرامی نشده والا الطاف
وکرم فرمائیهای ذات اشفاق آیات دل تو و منزل ما آنچنان مدام بخشیده که فراموشیها گنجایش داشته باشد
بهرصورت آینده طریقه رسل و رسائل مجری و مسدود نخواهد شد زیاده بجز شوق مواصلت صوری که خلاصه مطالب
چه بقلم آید **رقعه سوم** بشیخ صاحب معدن کرم منبع الطاف اکمل شیخ قمرالدین صاحب سلمه الله تعالی ابراز
شوقیکه خامه و زبان بسطیرش حیران است بوجدان ضمیر شفقه دان حواله نموده بعد عامی پردازد که لوقت
تشریف داشتن اینجا هرقدر که توجهات ولی بحال نیاز اشتمال مبذول فرموده اند خامه را طاقت آن نیست که بتحریر رساند
فاما از آن روزیکه بدار السلطنت لاهور رسیده اند حرف وفا از سینه صدق وصفا محو فرموده اند بقول
**مصرعه** هر که از دیده دور از دل دور * گاهی در مدت ممتد از تفقد نامجات اطمینان طراز بهجت
پرور از خاطر منتظر نفرموده اند انجا که الطاف قدیمی ذات شریف بدل این نحیف چنان پرتو انداخته که روز
وشب **مصرعه** زبان بذکر تو مشغول و دل بیاد تو شاد * ناچار پس از انتظار بسیار آخر در راه در یافت
صحت مزاج ورویداد انجا روانه ساخت توقع که نظر بر اشفاق قدیمی نموده از احوال خیریت مآل وموجب
عدم التفات بنوک قلم آرند ثانیاً آنکه صاحبزاده برحق و مرشدزاده مطلق میر بشارت علی بامید آنکه
درینجا مدتی بعالم التعطل بسر برده اند فاما شاید مقصود شان بجلوه گاه ظهور نشتافت آخر کار میر ممدوح را رو در
آنجا ساخت هرقدر که در تعهد وسعی کار آن صاحبزاده والا تبار سعی بکار خواهند برد موجب سرسبزی دارین
وسفاخرت کونین خواهد بود **رقعه چهارم** بخانصاحب مظهر اشفاق و مهربانی و مصدر اخلاق قدردانی
سلمه الله تعالی اظهار آرزوی مواصلت سامی از تکلفات رسمیه مطلب دیگر آنکه بملاحظه گرامی نامه که یاد
الطاف آن مظهر اعطاف میداد در غم افزود دیده انتظار گردید **بیت** دلم کشود و کشادم چو نامه ات
گوئی * کلید باب گلستان دلگشائی بود - از عدم رسی مکاتبات نیاز سمات که بقلم اتحاد رقم آمده صد و
اینست که از هنگامیکه در سرکار راجه صاحب بعهده رساله داری سربلندی یافته ام آگاه است که روز

صورت آرام نیافته و بخواب ندیده و حرف استقامت جای گوش نیاگان نشنیده گاهی بطرف ملتان و وقتی بطرف کوهستان و غیره اطراف مامور نشیوه الا چه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات قصوری بظهور رسد که فیما بین این آن نمانده بهر صورت از قصور این معنی تکلیف بر بنای نیازمندیها بطرف این خادم دیرین القصور تعز سوده از زمره نیازمندان بیرون نشمارند آینده و ترسیل رسل و رسایل بهم نا بمقدور تقصیر بقاعد نخواهند نمود و بمیر بشارت علی را در سلک یارگیران ملازم کنانیده شد انشاء الله تعالی بتسریح خدمتی که شایسته او شان بمنصه ظهور جلوه ظهور خواهد یافت خاطر شریف جمع فرمایند زیاده بجز نیاز چه گزارش نماید

رقعه پنجم

برادر عزیز القدر ستوده خصال محمد جمال و حفظ الهی باشند بعد از دعوات و رغبات شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند بحمد الله که بفضله تعالی حالات اینجا سبب شکر و خیر و عافیت آن برادر مستدعی عیست عرصه بعید بانقضا پیوسته که بوصول نمیقه بهجت پیرا طرب افزا گشته خاطر را نصوب متعلق میباشد لازم که روئیداد آنجا مشروحا بقلم آورده باشند که طمانیت خاطر از آن متصور است فیلان سرکار فیض آثار که بنا بر چرائی در آنجا رفته اند بنا بر دریافت خبرگیری شان قبل ازین شقه حضور بنام ایشان اصدار یافته بیقین که خبرگیری آنها بذمه خود واجب شناخته تغافل نخواهند نمود موسم برشکال قریب رسید برای سخت رتب آنها یک چهپر مرتب کنانیده و هند و دو سه من از آنجا خریده رسنهای مستحکم طیار کنانیده بفیلبانان سپرو سازند و بدستور سال گذشته بطرقی رو بسیدگاه بردخته بحافظت آن جمعیکا بر نه دو ... سوداگران از ضلع کابل دانهای کهی و انار شیرین و دیگر میوجات ولایتی آورده اند اگر در کار باشد اطلاع دهند که از ینجا خریده فرستاده آید زیاده چه

رقعه ششم

اخوانصاحب مشفق مهربان سلامت نیازمند دام شفاقتهم آرزوی استفاده خدمت فیض منزلت بحدیست که بدستیاری خامه و زبان از عهده تحریر آن عاجز ناچار ازین وادی در گذشته بتسطیر بدعا می پردازد صحیفه شریفه مبشر صحت ذوات ستوده صفات و استفسار احوال خصوصیت اشتمال و هیدی نیاز ناصحیات و تقیدات خبرگیری فیلان سرکار فیض مدار بطرفی رو بسیدگاه و دیگر آلات در ورود فرموده ذریعه عز و امتیاز گشت فی الواقع بسبب انجام لوازمات شادی صاحبزاده والا تبار که از سرکار دولتمآب تاکید بسیار و عرصه نهایت قریب است در ینا امر توقف رو نمود چرا که سرکار را هم درینها اگر همیشه را آنقدر فرصت نیست که بجای تواند رفت والا چه امکان که عمود سرنوشت مقصد قصور شود و از خبرگیری فیلان سرکار هیچ غافل نیست و نخواهد شد خاطر عاطر جمع باد جیش الایام

ورستی چهره ای بحیث رتبهٔ فیلان و قرقی روپیه گاو تعمیل شد ابداً مدود و آثار انار شیرین از نسو و گلان
خریده مرحمت فرمایند که مطلوب است و بتاریخ دوم شوال شادی کتخدائی مخدوم زاده میرزا اصغر علی بیک
مقرر و معین گردیده اگر ارقام فرمایش مبلغ پنجاه روپیه بطریق نذر بجناب مخدومی مکرمی گذرانیده شود و منتظر جواب
زیاده چه عرض نماید رقعه هشتم نقش طراز صحیفهٔ سعادت منشی حرف پرداز جریدهٔ بخت بلندی
ستوده خصال برگزیده افعال کیشن لال بهادر است که چنین قائل بوده شاه کام باشند بعد ادعیه و اشتیاق
مطلب مسیگر اید و بیگاه است که مطالعه مسرت نامه سیاحت طراز لشاط اندوز نگردانیده چه الحق
شما در راه نگرانی ست اگرچه مقتضای زمانه و طبیعت بشری که پیشتر مصروف تغافل ست غریب حال هم در
مفهوم است لیکن ایشان را از وضع یگانگی بیگانه سیما نمیباید انشا بعدی آید که آینده هم مسدود نمی
نشوند که شایسته آن سعادت منش نباشد و خاطر اینجانب را همه وقت متوجه بخود داشته احوال خیر و عافیت
ورود پیدا و جنگ که فیمابین نواب اسد الدوله بهادر و تلنگیان بهادر و سکهان شده به نگاشته باشند زیاده
باد برب العباد جواب رقعه طول طائل ... هم راه حضرت ... مکرمی صاحب فیض وسیله عام
فیض مبارک مستفیضان محبت نشان الی یوم التناد باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار
و تمهید مراتب خضوع و اشتیاق که شیوه فدویت نهاد ان رسوخیت آثار است بعرض میرساند شقه نامه
عاطفت آگین مبنی بشکایت عدم رسید نیاز نامه و استفسار احوال جنگ نواب صاحب اسد الدوله بهادر
در بهترین ساعت ورود فرمود عزت و افتخار این ذره بیمقدار افزود قبل ازین از انتشار طبیعت و تردد
خاطر بسبب هنگامه سکهان شقاوت نشان که برپا بود و تسلیم عرایض نیاز توقفی بمیان آمده و الا عمداً
بی سببی ظهور قصور چه امکان دارد بهر حال مثنوی از نیک بیت اگر چه بد دم ولیکن بخیال در حضور هم
لطف تو بود همیشه گاهم کافیست عنایت پناهم حقیقت اینجا بهر سوال که جمعیت سکهم قرابت
لاهور با گروه بی شکوه باراده گرفتن پرگنات جاگیر نواب صاحب عالم مشغول گشته از قلعه چیار
گده بجنگ در پیوسته بود و سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ در میان ماند آخر الامر نواب صاحب
ممدوح و نواب فیض طلب خان وغیره که در شجاعت و شهامت شهره آفاق اند از اندرون قلعه
بیرون برآمده مانند شیران دلیر بر گروه شقاوت پژوه حمله آور گشته از شمشیر خونخوار قریب چهار هزار
کفار بقتل رسانیدند و چندین هزار کس را زخمی ساختند و از غنیمت ظفر بیکر توپ یک صد و ... بکار الله

وخمی شده و ابواب فتح و فیروزی مبارزان نصرت نشان مفتوح شد و شکست اعدا صورت بست حول
این بود که گزارش نمود از عقب آنچه خواهد بود بعرض عرض خواهد آورد زیاده چه عرض نماید **فصل**
**دوم** در پروانجات و شقجات و عرضداشت و معاملات هر گونه **پروانه** سیادت و نجابت دستگاه
شرافت و امانت [illegible] بعافیت باشند چون بسرکار ضرورت زر است و اجرای توزیع
چهاراتی [illegible] تمامی محالات سرکار با آن سیادت مرتبت نیز تاکید رفته یقین که زر تحصیل
ساخته باشند و زر تحصیل را ابلاغ نمایند و آینده تحصیل باقیات لازم شناسند درین باب تاکید
مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه مرطراز د **عرضداشت در جواب پروانه** بعرض
نواب صاحب و قبله خداوند نعمت سرچشمه فیض و کرامت دام اقباله میرساند شقه خاص حرمت
اختصاص درباب تاکید اجرای توزیع چهاراتی فصل ربیع و ایصال زر فصل مذکور شرف صدور
و عز ورود یافته عزت و امتیاز عقیدت طراز افزود خداوند من فدوی را سوای انصرام کار سرکار
که هرگونه بهبود و منفعت آن متضمن است کدام کار بهترین امورات است لیکن حیله سازی و روباهی
زمینداران این محال بر بندگان حضور پرنور بی اظهار ظاهر از وقتیکه از آستانه دولت لقد
رخصت بکف گرفته در پرگنه رسیده صبحی سر چشمه تحصیل جاری ساخته مبلغ چهارده هزار روپیه
درین عرصه بمعرض وصول آورده انشاء الله تعالی امروز تا شام از اقبال خداوندان قریب پنجهزار
روپیه دیگر تحصیل خواهند آمد ارسال حضور خواهد ساخت و آینده تحصیل باقیات معقید گرم
خواهد بود زیاده حد ادب دولت و اقبال لایزال باد **شقه بزمینداران** زمینداران و مقدمان
مواضع ماهی و کوته و فریدپور بدانند درینولا مواضعات مذکور را بدستور قدیم شامل پرگنه مذکور
نموده شد لازم که خود ها را از ابتدای خریف سنه ۱۲ فصلی بجمعی تمام و خصوصیت عز نسبت
شیخ بهاری لال عامل پرگنه مذکور رسانیده مالگزاری سرکار حاضر باشند و از اطاعت مشارالیه
بیرون نروند و مابقی فصل ربیع سنه ۱۲ فصلی که بذمه ایشان واجب الادا است بطور عامل موصی الیه
ادا نمایند درین باب تاکید شدید پندارند زیاده چه نگارش رود **پروانه بطلب کاغذ**
خصوصیت و موالات دستگاه خوشی رام حفظه عرصه ده روز منقضی گشته که درباره ارسال کاغذ
خرچ و جمع و اصلباقی سنه الیه بتاکید اکید نگارش پذیرفته که زود تر ابلاغ دارند هنوز کاغذ

مسطوره سررشته حضور رسیده چون انتقد تغافل عدم تندهی در کار سرکار هرگز مستحسن نیست لهذا امر
ترقیم آمده که بمجرد ورود شقه کواغذ مطلوبه ابلاغ حضور را زند ساعتی تامل و توقف ننمایند تاکید
شدید پندارند زیاده چه نگارش رود عرضداشت در جواب شقه بعز عرض بندگان عالی متعالی خداوند
نعمت فیاض زمان دام اقباله میرساند شقه تناص کرامت اختصاص متضمن تقیدات ارسال کواغذ
جمع خرچ سنه ۱۲۰۶ فصلی و جمع و اصلباقی سنه الیه شرف اصدار یافت معزز و سربلند ساخت خداوند
من از هنگام ورود فیض آمود شقه فکر ترسیل کاغذ مطلوبه بحضور پرنور پیش نهاد است لیکن از چند
روز بهوانی سنگه سررشته دار را آشوب چشم لاحق حال بود و درستی کاغذ بموجب الیه تعلق دارد ازین
ممر توقف رو نمود والا چه طاقت که توقف می ورزید همین که مشار الیه را از درد چشم فرصت دست
داد کواغذات جمع خرچ مذکور درست کنانیده ترسیل حضور پرنور الامور نموده منظر کیمیا اثر خواهد گذشت
بررسیدن ذخیره اندوز عزت و امتیاز گردد و پرتهای جمع و اصلباقی مرتب میشوند انشاء الله
تعالی در دو چهار روز ابلاغ عالیجناب خواهد نمود و واجب بود عرض نمود آفتاب عمر و دولت تابان
و درخشان باد برب العباد شقه دیگر مشیخت پناه شرافت دستگاه شیخ احمد یار معافیت با
عرضی مرسله مع کاغذ ڈول پرگنه بابت سال ۱۲۰۶ فصلی بملاحظه در آمده سامع معروضات گشت
حاضر آمدن همگی زمینداران بنابر تصفیه معامله لازم و واجب لهذا نگارش میرود که بمجرد وصول پروانه
خود را مع تمامی عمله و فعله فائز حضور رسانند بالمشافهه درستی گرد بندی بظهور خواهد رسید زیاده
چه ترقیم رود عرضداشت در جواب شقه بعرض میرساند پروانه کرامت نشانه بجنوی بطلب عمله و فعله
بعجلت تمامتر عز اصدار یافته معزز و مفتخر گردانید عازم بود که بمجرد ارشاد واجب الانقیاد مع عمله و
فعله مستفیض حضور پرالنور شود درین ضمن حکم سرکار بنابر شد کار ... شرف نفاذ یافت لهذا
برطبق حکم حضور مصالح شد کار و مواضعات روانه ساخته انشاء الله تعالی باقبال خداوند نعمت بعد
فراغت کار شد کار عنقریب سعادت اندوز جناب فیضمآب میگردد زیاده حد ادب الحمدالله ...
الرتبه رامی صاحب مصدر کرم مخزن الطاف اکرم سلمه الله تعالی مراتب شوق ملاقات را نهایتی
نیست که بدستیاری خامه و زبان بمعرض تحریر آرد لاجرم عنان شبدیز قلم را از وسعت آباد بیان الشرح
منعطف ساخته بجواب انگاه مدعا می آرد ...

در وقت شب [illegible] است گندم قریه [illegible] نموده [illegible] زمینداران موضع مسطور سر از حسن تجویز مذکور
[illegible] غله مسروقه [illegible] ثابت و تحقیق کرد چون ظهور آمینی در تعلقه داری آن صاحب خیلی تعجب
[illegible] صورت [illegible] تصدیع افزا شده توقع که نظر باین مراتب نموده و
[illegible] عاقبت اندیشی [illegible] نموده غله مسروقه بمالکان مسترد کرانده
[illegible] ایشان [illegible] که موجب عبرت دیگران گردد انتظار جواب باصواب است
[illegible] خاطر مشتاق را شاد فرموده است زیاده
[illegible] جواب [illegible] صاحب مکرم [illegible] اشفاق فهم بعد اظهار مراسم
[illegible] گرامی و [illegible] شعر
[illegible] موضع فلانی [illegible] مخلص بوقت شب غله موضع فلانی متعلقه آن صاحب بدزد
[illegible] آورده اند وصول [illegible] مشمول آورد از انجا که چون کلمات لطف سمات بود نشاط
[illegible] الواقع [illegible] نحوی جداگانه متصور نیست بموجب ایمای شریف بمجرد وصول سامی صحیفه
[illegible] زمینداران موضع مذکور تعین ساخته همین که حاضر می آیند غله مسروقه تمام و
کمال بمالکان [illegible] خواهد شد [illegible] هنگامه [illegible] خواهد رسید بهر صورت خاطر
[illegible] قدیم تصور فرموده مدام بترقیم نامجات عاطفت پیرا یاد فرما باشند
پروانه حضور در باب استرداد [illegible] و سوالات و دستگاه چودهری رام [illegible] محفوظ
باشد [illegible] بانقضا [illegible] دوازده نفر گوجران موضع دولت پور چهار راس
[illegible] موضع [illegible] جاگیر گرامی قدر مکارم علیخان [illegible]
[illegible] راسان مذکوران مسترد [illegible] و غیره اسباب
[illegible] که در تعلقه آنجا موجود است برچکره بار کرده ابلاغ دارند درینباب قدغن بلیغ [illegible]
[illegible] چند مقدمات میرساند عرضی مرسله سابقه معروض
[illegible] قبولیت از همه مراعات گرفته سرشته تحصیل جاری ساخته
[illegible] سواره و پیاده مامور نموده ان شاء الله تعالی باقبال عالی بتعجیل زر باقیات
[illegible] وصول [illegible] ایصال حضور مینماید و مبلغ پنجاه روپیه که بابت تقاوی [illegible] فصل

۴۷ بذمه کشناجات زمیندار موضع بهلانوه آمدموی الیه وقت شب مع عیال و اطفال فرار شده بموضع
ماهی زمینداری آبا و اجداد خود رفته آباد گردیده جهت طلب بهلبانان تقاوی سپاهی روانه و
۴۸ نامبرده فرستاده بود از سر کشی بار جواب صاف داد دیگر چون که زمیندار قدیم موضع مذکور اند
بسبب تخمینه کنکوت سال گذشته گریخته بودند الحال پیغام میدهند که اگر بار ابندگان حضور موضع
مذکور بشرط حق دهی آباد سازند لا کلام زر باقی سرکار ادا ساخته و در کاشت نیشکر وغیره پرداخت
در ینباب هر چه امر واجب بود بعرض رسانید شقه در جواب عرضداشت امانت پناه حقیقت
۴۹ دستگاه رکنت لال بعافیت باشند عرضی مرسله بنظر در آمد معروضه بوضوح انجامید گرفتن قبولیت
از زمینداران و اجرای چشمه تحصیل بموقع و بجا شد هر قدر که در تحصیل زر تعجیل بکار رود موجب حسن
مجرای ایشانست و احوال روبفرار نهادن کشناجات از راه شرارت و کوته اندیشی از موضع
۵۰ بهلانوه بماهی رفتن و پیغام آبادی زمینداران قدیم موضع مذکور پیرایه ایضاح یافت چون مدعا
از آبادی ده و جمعی تردست و وصول باقیات سرکار از نهایت بجنگی خاطرخواه نمود گوجران
را آباد به نمایند و سامان از کشناجات کجا میروند انشاء الله تعالی بخوبی گرفته خواهند شد
۵۱ که نامناسب برای خود خواهد رسید زیاده چه قلمی گردد شقه مشتمل چند مقدمات رفعت و عوالی مرتبت
بدرالدین بیگ بعافیت باشند چون موضع سانیله و راجپور و نگرهی که تفویض خصوصیت مرتبت
جواهر سنگه بود الحال موجب استدعای ایشان باز شامل پرگنه کرده شد و خصوصیت مرتبت مذکور
عوض زمینداران دهات مذکور بابت معامله آنها رقعه مبلغ دو هزار روپیه از دکان لاله جیسی
و هری رام نویسانیده داخل سرکار نموده بودند زر بسرکار موصول شد تا حال زمینداران مذکور ادای
زر سا هوان مسطور که بذمه آنها واجب الطلب است نساخته از انجا که این هر دو متقوّت سرکار زمیندار
باید که دستک شده پیمود و زر شان وصول کرانده دهند و رسید سا هوان مذکوران گرفته
بحضور بفرستند در ینباب تاکید مزید دانند عرضداشت بطلب رسید بهاولی غله موضع
شکرپور نموده غله موجب نرخ بازار فروخته زر بصحابت امام بخش هرکاره ارسال داشته برسید
سرمایه افتخار یابد و بنا بر کنکوت دهات عملی و باهی کاشت وغیره عازم بود فاما بدون منصف و گنتیه ها
و بهره از رفتن انجا متوقف مانده امیدوار است که سه چهار منصف و دو گنتیه و پنج شش نفر حقیقی

از سرکار بمضمون ماموره شوند که بعجلت تمام کنکوت ساخته بتحصیل آنجا پردازند و شانزده و هفتده قریه که
جمعی مشخصه اند اگر حکم شود همه کنکوت مخفی کرده آید واجب بود بعرض رسانید شقه در جواب گرامی قدر
عوالی مرتبت رنگین بام بعافیت باشند عرضی مرسله مشعر براینکه بهادلی غله موضع ساخته فروخته زرش
ارسال حضور نموده و اخراجات از دفتر مرحمت گردد و درخواست منصف وکبته و چهره ها بنابر کنکوت دهات
عملی و باهی کاشت و کنکوت مخفی مواضعات و پیمایش دهات مشخصه هم مبلغ یکهزار و دوصد روپیه بنظر در آمد
معروضات بوضوح پیوست و اخراجات پیمایش بوقت قائم شدن مدعا خواهند یافت و کنکوت دهات عملی و باهی که
که تجویز نموده اند مستحسن است و دهات مشخصه را که چه قرار داده اند بعمل آرند و موجب استدعای ایشان منصف
وغیره از حضور روانه نموده خواهد شد زیاده چه اعلام رود شقه رفعت پناه شجاعت دستگاه ابوالحسن بیگ
در حفظ الهی باشند قبل ازین پروانجات سرکار جهت فرستادن مردم پلٹن و سواران بنابر تصحیح موجودات تمامی
محالات سرکار بنگارش در آمده بایشان نیز ارقام میرود که مردم سوار و پیاده همراهی متعینه خود را هم جلد برای
تصحیح روانه سازند ارسال نمایند زیاده چه تاکید رود رقعه در معاملات برادر عزیز القدر عزیزاز
جان محمد خان همواره بمراتب علی فائز باشند بعد شوق ملاقات فرحت سمات واضح باد بعد روانگی ایشان
بطرف خانه دریافت آمد که خدمات سایر تعلقات از سرکار صاحبان انگریز بهادر بنام آن عزیز القدر مقرر
میشد و آن گرامی قدر باوجود ذمه داری ساهوکار بهانه کار ضروری خانه کرده گذاشته آمده اند غیر از وانمایی
ایشان چه تصور کرده آید پیش ازین که بجست وجو میماندند و بلکه اراده سفر میداشتند و الحال که بفضل الهی
صورت برآمد کار ایشان بظهور آمده بحمد الله العزیز باب جلوه گری شاهد مقصود نیاورده گذاشته آمده اند و حالیه
اسباب بجز علاقه گذاره نتوان شد لهذا انتهام آمد که برای شب خود را درینجا رسانند تا قلمی نمایند که بینجا
در انجا رسیده با تاکید تمام اصلاح نموده کار بسطور گرفته شود زیاده چه بر طراز د شقه حضور مشتمل بر چند نصایح
عزیز القدر لاله بهیم سنگه حفظه عرضی مرسله ایشان مشعر براینکه بعضی مقدمان موضع راجوپور تعلقه پرگنه
دیوبند را حکیم بوعلی خان عامل پرگنه کرانه گرفته برده از نظر گذشت حقایق معروضه بوضوح پیوست
زهی هوشیاری و خبرداری که با وجود صدور حکم حضور مقدمات حفاظت ایشان از خواب غفلت
بعد بیداری نیاورده خیریت است بهیچ باب و نمیقه منظمی بحضور کرنیل صاحب لونی اختر بهادر و یک
نوشته دیگر روانه نموده است انشاءالله تعالی صبح و شام زمینداران بسطور خلاص شده خواهند آمد

آینده چنین غافل نشوند زیاده بجز تاکید نگارش رود رقعه برادر عزیز القدر گرامی منش حفظه الله کاشف
بهجت طراز وصول بهجت شمول آورد و دریافت حقایق گردید همگی احوال نجیب چودهری صاحب اظهار
ساخته فرموده اند که درکاغذ اینجانب اصلا تفاوتی نیست که جای اندیشه باشد چنانچه بزرگان گفته اند
شعر تو پاک باش برادر مدار از کس باک * زنند جامه ناپاک گازران بر سنگ * اهلکاران
سرکار فیض آثار بهر طوریکه دهند از کاغذ اینجانب بجمعی خود نمایند و چند مقدمات که حرف گیری
کرده اند صورت نیست که مبلغان انعام و نانکار حسب معمول قدیم و پایمالی بدست آورده دستخط حضور
پر نور مبلغان پوته موجب بود انجات و الا باقی لقا یا که قلم انداز نموده اند این همه صحیح خاوند نیست
خیر بهر طوریکه خواهد شد گذاره نموده خواهد شد لیکن باقیات سالگذشته فصل خریف سنه الیه نخواهد ماند
در سال حال سنه ۱۲ فصلی بجز اگر فته خواهد شد مخلص همگی سوال و جواب متصدیان نجیب چودهری
صاحب اظهار نمود چودهری صاحب باتفاق راد صاحب همین سوال و جواب مذکور قرار ساخته کاغذ پیش
نموده و فدوی همراه چودهری صاحب مستفید خدمت میشود بنابر اطلاع بقلم آمد زیاده حیه بطراز رو
پروانه سرکار و طلب میخهای چوبی رفعت مآب میر محفوظ حسین حفظه میخهای چند برای فراشخانه
سرکار مطلوبست لهذا نگارش میرود که آن رفعت مآب دو هزار میخ از پرگنات متعلقه خود بزودی
تمام سرانجام نموده ارسال دارند و درینباب تاکید اکید قدغن بلیغ شناسند پروانه و طلب بزها
امانت مآب برجن بای محفوظ باشند پنجاه راس بز برای صرف عید اضحی در حضور مطلوبست باید که بزهای
کلان کلان فربه از دوبات پرگنه چهپرلی سرانجام نموده زود ارسال حضور دارند و تعلیق بلیغ بکار برند که
بزها بیمار و لاغر نباشند درینباب قدغن شمارند رقوم منفعت بهم شهر ذیقعده سنه ۱۲ فصلی شقه سند
خدمت امانت فوجداری حسب الحکم والا خدمت فوجداری و امانت پرگنه فلانی من ابتدای فصل ربیع سنه ۱۲
فصلی از تغیری فلانی بنام خان عالیشان حبیب الله خان مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن به راستی
و درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارند و در بند و بست و تنبیه و تادیب
مفسدان و سرتابان و حفظ و حراست زیر دستان و مالگذاران قرار واقعی کوشیده در آبادی و سیاست
رعایا و تشخیص و تحصیل مالواجب مساعی جمیله بجا رسانند و احدی بر زمره رعایا بار نگذارند و چیزی بی سند معتبر
بخرج نیارند و کاغذ موافق ضابطه بدفتر رسانند باید که چودهریان و قانونگویان و مزارعان محالات

مسطور خان موصی الیه را فوجدار و امین مستقل دانسته این خدمات را متعلق شمارند و در اطاعت و
فرمان برداری او که موجب رفاه خلائق و رعایا و دولتخواهی سرکار خواهد بود سر مو تجاوز و تفاوت
ننمایند تاکید مزید دانند ایضاً شقه و سند خدمت فوجداری حسب الحکم اعلی خدمت
فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد سوای سائر بعهده خان رفعت
نشان محمد فیض الله خان من ابتدای فصل خریف سنه ۹ ۱۲ فصلی مقرر شده باید که بلوازم مراسم
آن کما هو واقعی پرداخته در بند و بست و ضبط و ربط محال مذکور و تنبیه و تادیب مفسدان و حفظ و حراست
زیردستان واقعی کوشند و در ازدیاد آبادی و تکثیر زراعت و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل
مال واجب مساعی موفوره بکار برده دامی بر ذمه رعایا باقی نگذارند و هندویات متواتر ارسال دارند و
سررشته کاغذ موافق ضابطه بدفترخانه معلی میرسانیده باشند و دامی بدون سند معتبر الوصول صرف
نکنند باید که چودهریان و قانون گویان و رعایای پرگنه مذکور خان مشار الیه را امین فوجداری
مستقل دانسته لوازم و لواحق این خدمات را متعلق شناسند در یباب تاکید اکید دانند
ایضاً شقه رفعت مآب محکم سنگه محفوظ باشند حسب الحکم اعلی خدمت امانت فوجداری پرگنه جلال
آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدستور سابق بعهده آن رفعت مآب بحال و برقرار است
باید که بجمعی و استمالت تمام بکار متعلقه پرداخته زر آمدنی آنجا را ارسال حضور دارند و بدون پروانه
مجدد دامی بجمعی تنخواه ندارند در یباب تاکید اکید شمارند تحریر فی التاریخ دوم شهر ذیقعده
سنه ۷ ۱۲ اعلی سند خدمت دیوانی حسب الحکم معلی خدمت دیوانی پرگنات هانسی و مهم ۵۳
کارهای سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد فی الضمن من ابتدای ایلان ایل
سنه والا رفعت پناه فیض الحسن مقرر و مفوض گشته باید که از روی دیانت و راستی بلوازم و مراسم
خدمت مذکور کما ینبغی پرداخته در باره تشخیص جمع و گردآوری مال واجب و ازدیاد آبادانی و استمالت
کردریان تاکید بلیغ نموده خصوصاً در صیانت پرگنات و گنجیات و عمال عمله و فعله سایر محالات
بوجه احسن خبردار بوده آنچنان کند که در مال سرکار دولتمدار بوجهی خسارت و نقصان راه ندهد و رعایای
مالگذار از آسیب آزار در امان بوده مرفه الحال و فارغ البال بکسب پیشه خود قیام نمایند و جمع آن
محالات سال بسال بیفزاید و محصول پرگنات سال تمام بوصول در آورده دامی و درمی بذمه رعایا نگذارد

دو رکوشه خزانه بمهر خود نگاه داشته بی کدام سند معتبر حضور تخریج نیارد و احتیاط و اهتمام بجا آرد که عاملان
و گماشتگان آنها از ابواب ممنوعه درگاه خلایق پناه و اخراجات زائد المال در بهشت بالادستی
اقدام ننمایند کرده باشند کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل الفصل از عاملان تحصیل کرده بدفتر والا
ارسال نموده باشند میباید که جمیع اعیان و عمال و چودهریان و مقدمان و قانونگویان و جمهور
سکنه آن محالات مومی الیه را دیوان مستقل دانسته دست تقیدی مومی الیه را در اجرای امور متعلقه
آن خدمت قوی ساخته در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن صلاح مشار الیه که متضمن کفایت سرکار
والا و برآمد کار و رفاهیت رعایا بوده باشد بیرون نروند و درین باب تاکید دانند سند خدمت
داروغگی چون حسب الحکم اعلی خدمت داروغگی عدالت پرگنات گوپامئو و کانه و شاملی سرکار
سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بخان عالیشان سمو المکان فتح یاور خان مقرر
و مفوض گشته میباید که متکفلان مهمات دار العداله انفصال معاملات و قطع قضایا و دعاوی شرعیه
باتفاق نایب خان مشار الیه نموده و در اجرای احکام شریعت غرا و امضای امور ملت بیضا سعی
مساعی جمیله بتقدیم رسانیده باشند و در احقاق حق و دفع باطل محافظت کمال بکار برده آنچنان کنند
که سر مو خلاف شرع بعمل نیاید سند خدمت داروغگی چون بموجب حکم جهان مطاع خدمت داروغگی
سائر پرگنه لکهنوتی سرکار فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد حسب الضمن [illegible] مقرر
باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامور به پرداخته دقیقه از دقائق ناصری نگذارد و در [illegible]
محصول محال مسطوره حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان باهتمام تمام پرداخته آنچنان کند
[illegible] و در مال سرکار فوت و فرو گذاشت نشود و ابواب ممنوعه بر خلاف اصلا مطلقا بعمل در نیاید [illegible]
آمدنی محصول آن محال و جمع خرج تحویلدار [illegible] و دیگر کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل بدفتر معلی
میرسانیده باشند و کوشه خزانه بمهر دیوان و بمهر خود [illegible] نمایند و بلا سند معتبر حضور تخریج نیارد
و میباید که قانونگویان و چودهریان و سوداگران و بیوپاریان خدمت مذکوره متعلق مشار الیه دانسته
از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و برآمد کار باشد بیرون نروند سند خدمت مشرفی
حسب الحکم اعلی خدمت مشرفی پرگنه [illegible] متعلقه صوبه فلان الی فلانی مقرر و مفوض گشت باید که [illegible]
و مراسم خدمت مامور به بدیانت و راستی کوشیده دقیقه از دقائق [illegible] و هوشیاری [illegible]

نگذارد و در احتیاط کند که در معامله از معاملات آن محال فوت و فروگذاشت بوقوع نیاید و سر رشته
کاغذ با ضابطه بدفتر والا درست نموده میفرستاده باشند میباید که چودهریان و قانونگویان و عمله و فعله
آنجا خدمت مسطوره بمشارالیه مستقل دانسته دست تقیدی او را در اجرای امور آنخدمت قوی دانند
شقه متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه برباده سرکار فلانی مضاف صوبه فلانی بدانند که چون بموجب
یرلیغ قضا تبلیغ خدمت قانونگویی پرگنه مذکور دربست از ابتدای ماه فلان حسب الضمن بجو بشتی رام
مقرر و مفوض گشته تا کماینبغی بلوازم و مراسم این خدمات پرداخته در دولتخواهی سرکار و رفاهیت
رعایای آنگذار و افزونی تردد و بیش آمد پرگنه مساعی جمیله بکار برده و موازنه و دستور العمل مال و سائر
و دیگر سر رشته کاغذ موافق ضابطه معمول بدفتر معلی میرسانیده باشد و رعایا و برایا را از حسن
سلوک خود راضی داشته پیرامون بلت و تعدی نادیده نگردد و بدعتی احداث نکند و بر طمع و توقع و اخذ
ابواب ممنوعه اقدام ننماید میباید که بموجب سند درگاهی مشارالیه را قانونگوی دربست پرگنه
مسطور دانسته دست تقیدی او را در امور مضافه آنخدمت قوی شناخته دیگری را سهیم و شریک
نگردانند و سخن صلاح حسابی او را که بر آئینه متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بوده باشد اختیار
نمایند و در این باب تاکید دانند شقه در سند خدمت فوطه داری حسب الحکم عالی خدمت
فوطه داری پرگنه فلان سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد من ابتدای فصل ربیع ایلان
بر طبق ضمن لعزت آثار سیا کمل مقرر و مفوض گشته تا کماینبغی بلوازم و مراسم خدمت مسطور پرداخته
طریقه احتیاط و درستی از دست ندهد و زریکه از آمدنی مال و سائر فراهم شود موافق ضابطه معین اصل
کوتهه خزانه نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد و بی سند حضور واقعی بخرج نیارد و باید که متصدیان مهمات
پرگنه مسطور موهی الیه را فوطه دار مستحکم دانسته وجوه آمدنی همه جهت تحویل او میکرده باشند و در فوطه خانه
را دیوان و داروغه پرگنه مذکور بمهر خود مقفل داشته بی یکدیگر بست و کشاد ننمایند و در این باب تاکید
اکید دانند شقه سند جاگیر متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه جوالاپور سرکار فیض آباد مضاف
صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند که چون برطبق فرمان والاشان واجب الاذعان لبست و نهم شهر
رمضان مبارک سنه ۱۲ موضع فلانی از پرگنه مذکور در وجه انعام ونش شاه و غیره درویشان
با فرزندانش من ابتدای ایلان ایل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که موضع مرقومه را نسلاً بعد نسل

نسلاً و بطناً بعد بطن بر وجه انعام آلتمغا بمشار الیه مع فرزندان دانسته بتصرف ایشان واگذارند و بجمیع الوجوه معاف و مرفوع القلم شناخته بعلت پیشکش صوبه داری و فوجداری و مال و جهات و غیره اخراجات
مثل قنلقه و محصلانه و داروغه سرکار و مقدمی و صدی و قانونگوی مزاحم و متعرض نشوند در این باب
تاکید اکید دانند و هر سال سند مجدد نه طلبند تحریراً بتاریخ بیست و ششم شهر شوال سنه جلوس معلی قلمی گشته
ایضاً شقه سند جاگیر حسب الحکم جلیل القدر موضع جلال پور علاقه پرگنه بیڈولی من ابتدای سنه
فلان هجری حسب الضمن در جاگیر شجاعت نشان عادل خان ملازم سرکار دولتمدار مقرر شد باید که
چودهریان و قانونگویان و مزارعان و سائر رعایای موضع مذکور موصی الیه را جاگیردار خود دانسته مال و
حقوق دیوانی را موافق ضابطه و معمول خود جواب میگفته باشند و سبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور
رعایا و کافه برایا از حسن سلوک و معاش پسندیده خود راضی و شاکر داشته در صورتیکه نصف سالم
برعایا برسد معاملات نماید و اصلاً و مطلقاً مرتکب ابواب ممنوعه سرکار جهان پناه نگردد و بدعت تازه ایجاد
نکند تاکید دانند شقه در سند قضا حسب الحکم جهان مطاع خدمت قضا پرگنه بهادرگده از تغیر
قاضی احمد علی بشیخت ماب قاضی محمد علی مقرر و مفوض گشته میباید که تا اصدار فرمان عالیشان که مستعاب
درست شده میرسد بر طبق احکام بران عمل نموده مشار الیه را قاضی آنمحال دانند و دست تقیدی
موصی الیه را در امور مضافه آنخدمت قوی و مستحکم دانسته دیگری را سهیم و شریک نگردانند و در اجرای احکام
شرعی و هر باب جمعه و معاون قاضی مسطور باشند شقه در سند خدمت صدر الصدور رعایا شقها
جاگیرداران و کروریان پرگنه کرت پور سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد را اعلام آنکه
حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب قضای پرگنه مسطور مع سواد قصبه و قریات متعلقه
آن از تغیر قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زمان و کمسیح الزمان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته تا کماهی
بلوازم منصب مذکوره قیام نموده در فیصله قضایا و خصومات و ادای حدود و اقامت جمعه و جماعات
و ترغیب مردم و نکاح من لا ولی له و قسمت ترکات و حفظ اموال غیب انتظام و تعمیر او بقاع و نصب قوام
مساعی موفوره بتقدیم رسانند باید که بر طبق حکم قضیه شیم عمل نموده مشار الیه را قاضی آنمحال دانسته دست
موصی الیه را بجمله امور متعلقه آنخدمت مستقل دانند و دیگری را سهیم و شریک او ندانند و کواغذات و
سجلات را بمهر او معتبر شمارند در این باب قدغن دانسته حسب المسطور بعمل آرند طریقه تحریر چودهراتی

چون خدمت چودهرائی ستیژدی مهابن متعلقهٔ سرکار فلانی مضاف صوبهٔ مستقر الخلافه اکبرآباد از تغیری فلان
بیچهٔ دهرائی رای سنگه مقرر گشته باید که در امور مضافهٔ آن خدمت مذکوره از روی راستی و درستی قیام ورزیده
آنچنان کند که روز بروز افزونی مال سرکار بعمل آید و رفاهیت سود اگران و بیوپاریان بیش نهاد ساخته حسن
سلوک بآن جماعت مسلوک دارد و از احدی بوجهی من الوجوه طمع ننماید و درین باب تاکید اکید دانند طریقه
تحریر اسناد خدمات از طرف امرا امانت مآب گلاب رای محفوظ باشند عزت آثار بخشی لال
رالعلاقه فوطه داری مصارف شمارند و مبلغ یکهزار روپیه فوطه داری پرگنهٔ فرید آباد مقرره ماهو نمود
لازم که نامبرده رالعلاقه مفوضه مستقل دانسته داخله زر تمامی پرگنه بدکان موصی الیه میکنانیده باشند
دامی سوای دکان فوطه دار ندارند و مبلغ یکهزار روپیه فوطه دار سابق که در پرگنه باقیست بموصی الیه
وصول کنانیده و میبد درین ماده تساهل و اهمال نه ورزند قدغن شمارند شفقه عزیز القدر بهوانی سنگه
بعافیت باشند در فوطه داری پرگنه ها لسی من ابتدای سنه ۱۲ فصلی از تغیری دهرم داس
فوطه دار بعزت آثار بسیی رام از حضور مقرر و مفوض گشته باید که مطابق حکم مشارالیه را دخیل درکار
بار نموده عهده مرقوم بطور لائق مذکور واگذارند و دیگری را سهیم و شریک درکار مفوضه اش نگردانند
و رسوم و بهیت از زمینداران بدستور قدیم بدهانند ثانیاً آنکه چهل و چهار جلد چرسه از پرگنه ایشان
بحسب معمول فصل بفصل حسب الطلب منجمله آن بست جلد بحضور رسیده و بست و چهار باقیست
باید که از دهات پرگنه طلبیده ارسال حضور نمایند تاکید دانند حکمنامه متصدیان و اهلکاران حال و
استقبال پرگنهٔ میرتهه مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند رفعت مرتبت فتح علیخان کنبوه
موازی یکصد بیگه اراضی خارج از جمع افتاده لائق زراعت از سواد قصبه مسطور طرف پتی افغانان
التماس نموده باید که اراضی مذکوره من ابتدای فصل ربیع سنه ۱۲ فصلی پیموده و چک بسته بتصرف
رفعت مرتبت خان مشارالیه واگذارند و بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند درین باب تاکید فرید
دانند حکمنامه عمالان حال و استقبال پرگنه لوونا سرکار سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد
بدانند موازی یکصد بیگه پخته زمین بنجر افتاده خارج جمع لائق زراعت از پرگنه مذکوره در وجه مدد معاش
مولوی محمد تقی نموده شد باید که اراضی مزبوره حسب الضمن بمشارالیه مقرر دانسته پیموده و چک بسته بتصرف
موصی الیه واگذارند و بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند و در امور هر چه معروض الیه نماید امداد و اعانت

بعمل آورده باشند که صرف مایحتاج خود نموده بدعای ازدیاد جاه و حشمت مواظبت نمایند و درین باب تاکید
فرموده انگاشته حسب المسطور بعمل آرند شقه در باب عزاحمت عمله گرامیقدر کفیت لال حفظه از زمین
قبل شقه سرکار در مقدمه عدم تعرض اراضی ملک محمد حسن که در موضع فلانی واقعست بطبق معمول
اصدار یافته بود چون بوضوح پیوست که در فصل خریف ... بمشار الیه نرسیده ظاهرا همچنین چگونه تصور
توان کرد بنابران مکرر تاکید بلیغ نگارش میرود که حسب معمول غله فصلین بموصی الیه میرسانده باشند و درین باب
تاکید دانسته نشود که بار ثالث بحضور برسد زیاده چه قلمی رود شقه در باب روزینه متصدیان مهمات
حال و استقبال پرگنه فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند چون مولوی حمید علی
بعبادت و طاعت و تقوی موصوفست و هیچ وجه معیشت ندارد لهذا نظر بر استحقاق مشار الیه مبلغ
هشت روپیه یومیه بتصدق فرق بندگان حضرت قدر قدرت بر آمدنی مال پرگنه مذکور مقرر نموده شد
باید که وجه یومیه مسطور را هر روزه بلاناغه بمشار الیه رسانیده قبض الوصول یافته میگرفته باشند
که صرف معیشت خود نموده بدعای ازدیاد عمر و دولت ابد مدت مواظبت می نموده باشند و درین باب
تاکید دانسته ... شقه رفعت مآب فلانی محفوظ باشند یومیه داران پرگنه ... التماس نمودند که مبلغ
هشت روپیه یومیه دعاگویان بقرار مختلف بموجب پروانجات دفتر خلافت شریفه از قدیم مقرر و همیشه
یافته اند امیدوار فضل و کرم که پروانه حضور از سرکار مرحمت شود لهذا ... میگردد که یومیه مسطور را
بقرار مختلف ... من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲... فصلی مطابق سنه ۱۲۰۹ فصلی ... قبض یومیه داران ... جمله
آمدنی مال ... یومیه داران ... باشند ایضا عمال حال و استقبال پرگنه ... و محال جاگیر سرکار ...
حقیقت ... بوضوح پیوست که هیچ وجه معیشت ندارد و میخواهد که بقیه العمر با اعتکاف در عبادت
الهی صرف نماید لهذا نظر بر استحقاق مشار الیه مبلغ ده آنه یومیه بحساب دوازده ماهه بر آمدنی پرگنه مذکور
مقرر نموده شد لازم که وجه مقرره روز بروز بلاناغه بموصی الیه رسانیده قبض الوصول ماهواری میگرفته
باشند فی الحال ... بپروانه و قبض الوصول مجرا ... خواهد شد شقه گرامیقدر رای روپ ...
محفوظ باشند ... روپیه که ... آن ... تخم ریزی جنس ... و غیره ...
موضع فلانی ... از آن گرامیقدر ... مبلغ مذکور بمشار الیه رسانیده قبض الوصول
... خواهد شد درین باب تاکید ... التاریخ ... شعبان سنه ...

**طریق تحریر پته قول و قرار** آنکه پته تعهد پرگنه [...] باسم کرم سیقد رکارم علیخان بهادر چون خدمت
امانت و عمداری پرگنه مذکور مضافات صوبه دار الخلافه فلانی بعوض مبلغ هفده هزار روپیه که نصف آن
هشت هزار و پانصد روپیه میشود بابت فصل ربیع سنه ۱۲۵۰ فصلی از مال و ابواب بهمه جهت بعد وضع خرچ
سه بندی و انعام و نانکار و جاگیر و مقدمی بموجب قبولیت خان مذکور تعهد کرده داده شد باید که مبلغ مذکور
بموجب اقساط ذیل و اصل خزانه سرکار نموده و اخلهٔ حصول نماید اگر خدا نخواسته آفت ارضی و سماوی و پامالی
افواج یا تصرف کسی زبردست رو دهد بموجب کاغذ دستخطی چودهریان و قانونگویان پرگنه تحقیقات
این سرکار در نسبت پرگنه مجرا یابد اگر بتقدیر مابین فصل های عزل بمیان آید کاغذ امانی بعد مجرا اداد
اخراجات پرگنه و سه بندی فهمیده خواهد شد کم و کاست بکم ترد و راه نمیدهد خوشنا سده ۱۵ ربیع الاول
لغایت بستم ربیع الثانی ۲ جمادی الاول لغایت آخر جمادی الثانی تحریر فی التاریخ نهم ربیع الاول ۱۲۴۲
فصلی **ایضاً پته** باسم حقیقت و رام رتن زمینداران موضع سرور پور عمله پرگنه سرهند باید که زمینداران
مذکور بخاطر جمع در ترد و زراعت سال تمام پردازند انشاء الله تعالی بروقت در وزراعت بموجب
تفصیل ذیل بعمل خواهد آمد

| غله از روی کنکوت | | نقدی فی بیگه |
| --- | --- | --- |
| نصف حصه پنجم اثار چه سرمن تحریر | فصل ربیع ۱۲ | فصل خریف |

فی التاریخ بست و پنجم شهر رجب سنه ۱۲۵۰ فصلی **طریق تحریر قبولیت** منکه گلاب رای و رام سنگه
زمینداران موضع مبلانوه عمله پرگنه سرهند ایم مبلغ چهارده هزار روپیه سکه حالی از مال و ابواب بهمه
جهت بابت فصل خریف سنه ۱۲۵۰ فصلی برضا و رغبت ذمه خود ها قبول کردیم اقرار آنکه مبلغ مذکور بموجب
اقساط در نسبت پرگنه داخل خزانه سرکار نمائیم اگر آفت ارضی و سماوی رو دهد بقدر نقصان مجرا یابیم
بنابران این چند کلمه بطریق قبولیت نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید
تحریر فی التاریخ پنجم شعبان سنه ۱۲۵۰ هجری **طریق تحریر مچلکا** منکه سنتا و نهال زمینداران ضلع
چهور عمله پرگنه سرهند ایم چون بحضور رفعت و عوالی مرتبت نواب ظفر و الدوله مظفر جنگ نوشته سپردیم
و اقرار مینمائیم باینمعنی که موازی هفتصد بیگه پخته اراضی ترد و کاشت فصل خریف سنه ۱۲۵۰ و نهصد
بیگه پخته اراضی کاشت فصل ربیع سنه الیه کرده خود ها نمائیم اگر از تعداد مچلکا کمی در کاشت شود محصول
آن بموجب قرار داد سرکار ده اخل نمائیم بنابران این چند کلمه بطریق مچلکا نوشته داده شد که تا فی الحال

بموجب سند دستاویز تعمیل آید پروانه معافی زمین و چکنامه اراضی باغچه باسم شجاعت نشان
احمد علیخان موازی چهار صد بیگه اراضی پخته بگز الهی بنجر افتاده خارج جمع لائق زراعت از موا و قصبه
سرهند سرکار سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد برضامندی مقدمان قصبه مسطور
باتفاق چودهریان و قانونگویان و جریب کشان بحدود اربعه معینه پیموده چک بسته حواله مشار الیه نموده
آید که حاصلات آن را فصل بفصل و سال بسال صرف مایحتاج نموده بدعای دولت ابد مدت
بندگان حضرت قدر قدرت مواظبت و اشتغال می نموده باشند

حدود اربعه — شرق: پیوسته باغ ... — غرب: متصل زمین خالصه ... — جنوب: تا شاهراه عام — شمال: متصل ...

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان سنه ۱۲ هجری مطابق سنه فلان طریق تحریر تمسک منکه
فتح علیخان ولد قادر داد خان ساکن موضع فلان پرگنه فلانم چون مبلغ چهارده روپیه که نصف آن
هفت روپیه میشود از گوکل داس مهاجن ساهوکار فی صد روپیه نیم آنه سود ماهواری مقرر کرده بطریق قرض
گرفته ام اقرار آنکه مبلغ مذکور با سود بسبیل قسط بندی دو روپیه در ماهه میداده باشم هیچ عذر بهانه ننمایم
بنابران اینچند کلمه بطریق تمسک نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریر دوم صفر سنه ۱۲۵۵ هجری
طریق تحریر حاضر ضامنی منکه رحمت علی بیگ ملازم سرکارم نوشته میدهم و اقرار شرعی مینمایم که
شیخ قادر علی را بضامنی خود در سرکار فلانی نوکر کنانیده ام اگر مشار الیه بی اجازت سرکار بر خاسته برود
یا از تحویل خود چیزی گم کند حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم بنابران این
کلمه حاضر ضامنی و مال ضامنی نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد قبض الوصول منکه تفضل حسین
سالیانه دار پرگنه جهرولی سرکار فلان مضاف صوبه شاهجهان آباد ام چون مبلغ چهل روپیه آنه سکه
دهلی که نصف آن بست روپیه چهار نیم آنه میشود بابت سالیانه سنه ۱۲۰۳ فصلی از سرکار فیض آثار نواب
ظفر الدوله بهادر ظفر یاب خان و تحویل لاله عشق لال خزانچی وصول یافته در تحت تصرف خود آورده ام و دامی و درمی
بابت سنه الیه بسرکار باقی نیست و نمانده بنابران اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی
الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید طریق تحریر فارغخطی منکه قطب خان ولد جلیل خان ساکن ...
ام چون مبلغ نه روپیه بابت قیمت یک قبضه شمشیر که از نزد فتح خان گم شده بود بمنصفی سرکار وصول

در تحت و تصرف خود آوردم و از دعوی شمشیر مذکور دست بردار شدم آن هیچ تعلق بمن نیست و قیمت آن باقی نیست
نماند بنا بران این چند کلمه بطریق لا دعوی نوشته داده شد که عند الحاجه بکار آید طریق تحریر وکالت
نامه منکه مسماة زینب النسا بنت عبد الرزاق زوجه محمد فایق ساکن رامپور روزینه دار پرگنه مسماة
متعلقه ضلع سهارنپور ام چون مبلغ دو آنه یومیه بحساب شش ماهه سال تمام بر آمدنی مال پرگنه مذکور از قدیم
مقرر است و همیشه از دست قادر علی وکیل وجه یومیه بلا قصور یافته آمده ام گاهی از دست وکیل مسطور
تفاوت در وصول نشده لهذا از موصی الیه ابرای وصول کرده آوردن روزینه مرقوم مختار نمودم و از
کرده او را باو انکار نیست بنا بران این چند کلمه بطریق وکالت نامه و مختار نامه نوشته داده شد که ثانی الحال
سند باشد و عند الحاجه بکار آید تحریر تاریخ فلان سنه فلان طریق تحریر حیات نامه حیات
نامه مسماة فلانی بنت عبد المجید زوجه امام بخش ساکن قصبه ... روزینه دار پرگنه فلانی آنکه مسمی
محمد واصل و خطیب ... ساکنان قصبه مذکور در عدالت شریعت غرا قصبه مذکور حاضر آمده شهادت دادند
که مسماة مرقومه الی هذا الیوم تا تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۲ هجری بقید حیات است بنا بران این چند کلمه
بطریق حیات نامه نوشته داده شد که عند الحاجه بکار آید طریق تحریر کاغذ توجیه توجیه سالیانه
روزینه باسم عماد الدین سالیانه دار پرگنه لکهنوتی سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافه اکبرآباد آنچه
موافق معمول بموجب پروانه مهری بندگان عالی متعالی بوده من ابتدای بستم رمضان لغایت چهارم
جمادی الآخره سنه ۱۲۱۹ از آمدنی مال پرگنه مسطور داده شد ایضاً یادداشت آنکه توجیه وصول
روزینه باسم خیر الدین یومیه دار پرگنه شکوه آباد مبلغ چهار آنه یومیه بحساب شش ماهه و سال تمام بر آمدنی
مال پرگنه مذکور باسم مشار الیه از قدیم مقرر است و بموجب سنوات گذشته لغایت سنه ۱۲ فصلی یافته اند
آنچه معلوم بود ثبت نمود طریق تحریر رهن نامه اقرار شرعی معتبر کرده اعتراف صحیح شرعی نموده منکه
باسم و نسبت خود شیخ غلام مرتضی ولد احمد قوم انصاری ساکن قصبه فلانی مضاف صوبه دار الخلافه
فلانی فی حالت صحت اقرار شرعاً بدین وجه که مبلغ چهل روپیه که نصف آن بست روپیه باشد و از نزد
قمر علی ولد حمید علی متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته در تحت و تصرف خود آوردم و عوض
مبلغان مذکور موازی یک منزل حویلی معه عمارت خام که مشتمل است بر یک دالان شمال رویه و یک
کوٹھه جنوب رویه مسقف بچوب کڑی و صحن و دروازه شرق رویه واقع شارع عام متصل حویلی

شیخ قمر الدین بطریق بیع انتقال واقع ست گرو کرده دادیم و رهن داشتیم رهناً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً
خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جوازه و نفاذه و مرتهن مذکور را بر آن حویلی قابض و متصرف گردانیدیم اقرار
آنکه سابقاً هر چه در مرمت شکست و ریخت دیوار و دالان و کوٹھه و چوب کڑی وغیره خرج شود ذمه من مقرست
و کرایه مکان دیده و دانسته بعوض زر رهن موصوف معاف ست تا ادای مبلغ مذکور دعوی مکان نمایم هر گاه که
مبلغ مذکور ادا سازم مرهونه خود را قابض شوم بنا بر آن اینچند کلمه بطریق گروی نامه نوشته داده شد که ثانی
الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید بطریق تحریر هبه نامه اقرار کرد مقر با اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر
باسم و نسب خود مسمی شیخ ذو الفقار علی ولد احمد علی بن احمد [illegible] ساکن قصبه [illegible] سرکار فلانی
مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد در حین حیات و صحت و ثبات عقل طائعاً و راغباً بلا اکراه و
اجبار بدین معنی که هر چه از زمین سکنی و زرعی مدد معاش و بسوه داری مالکانه از متروکه آبا و اجداد
در قبض و تصرف خود داشتم خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جواز الهبة بجمیع الحقوق الداخلیة و الخارجیة
و ما ینضاف و ینسب الیها برادرزاده مسمی عماد الدین ولد قطب الدین بخشیدم و هبه نمودم و تملیک او دادم
و جمیع موهوبات و مملوکات موصوفه مذکوره را من کل الوجوه از قبض و تصرف خود بر آورده بموهوب له داده
قابض و متصرف گردانیدم هبة صحیحة شرعیة بنا بر آن اینچند کلمه بطریق هبه نامه نوشته دادم که ثانی
الحال سند باشد و کان ذلک التحریر فی التاریخ پانزدهم شهر ذی الحجه سنه ۱۲ هجری طریقه تحریر بیعنامه
اقرار مقر و اعتراف صحیح و شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی شیخ قمر الدین ولد شرف الدین ابن [illegible]
[illegible] ساکن قصبه جلال آباد سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد فی حال الصحة اقرار
شرعاً بدین معنی که چون یک منزل حویلی واقع بلده مذکور مشهور بعمارت پخته مع سه دره دالان مسقف چوب کڑی
و چهار چوڑی کواڑ محدود بحدود اربعه منفصله ذیل بلا شرکت غیری تا زمان ورود هذا البیع در قبض و تصرف خود
میداشتم در نیولا طائعاً و راغباً بلا اجبار بعوض مبلغ یکصد روپیه سکه رائج الوقت جید القبضه که نصفش پنجاه
روپیه میشود بدست مسمی محمد حسین ولد عنایت علی بن محمد مراد ساکن قصبه مذکوره به بیع شرعی فروختم و بیع نمودم
خالیاً عن الشروط المفسدة و خالیاً عن المعانی المبطلة و از تصرف خود بر آورده در قبض و تصرف مشتری
مذکور نمودم و مشتری مذکور بعوض ثمن مذکور قبول بیع هذا نموده منزل حویلی محدوده مذکوره را در قبض و تصرف
مالکانه خود آورد و مبلغ مذکور را از مشتری مذکور وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم الحال [illegible]

المخفی ... (۱۸۰)

ومن یقوم مقامی راهن لعید هذا البیع الصحیح الشرعی از مشتری مذکور ومن یقوم مقامه بوجه من الوجوه دعوی وحق وطلبی نباشد بنابران این چند کلمه بطریق بیعنامه نوشته داده شد که سند باشد حدود اربعه

| | | | |
|---|---|---|---|
| شرقاً | پیوسته بحویلی محمد حسن | غرباً | ملحق بمکان هدایار خان |
| شمالاً | متصل زمین شارع عام | جنوباً | متصل بکوچه غیر نافذه |

تحریر فی التاریخ پنجم صفر سنه ۱۲ هـ

## طریق تحریر صورتحال

صورتحال برین منوال است که بتاریخ پنجم صفر بوقت صبح گروه شقاوت پژوه سکهان بدنهاد قریب قصبه میرتهه تاخت آورده از چهار طرف قصبه مذکور را محاصره کرده هیچکس را از مرد وزن واطفال بسلامت بیرون رفتن نمادند اشیای موجوده ساکن قصبه از مقیم ومسافر از هر جنس نقد وامتعه کواغذ اسناد ائمه یومیه مردم شرفا واثاث البیت خاص و عام همگی بغارت بردند مردم همراهی فیض احسن وغیره ساکن کهاتولی سرکار سهارنپور که از مدت چهار سال بعلاقه روزکار در قصبه میرتهه استقامت میداشتند آگاه اند که اسناد ائمه ویومیه وکتب معتبره مثل ترجمه وتفسیر بیاد رفت وهر کس که برین معنی خبری واطلاع داشته باشد گواهی خود برین قرطاس ثبت نماید واگر نوشتن نداند بدیگری اجازت دهد که عند الله ماجور وعند الناس مشکور گردد

## فصل سوم در مبارکباد

عرضی در مبارکباد فتح قلعه همواره فتوحات غیبی وتائیدات لاریبی شامل حال مبارزان نصرت مآل نواب عالیجناب باد طی مراحل ضراعت وانکسار وقطع منازل خضوع وانکسار بمثابه ایست که بیک خامه نیازمند متکفل آن شدن نتواند ناچار بعرض احوال می پردازد درین اوان محمود زمان مسعود باصغای مژده جان افزا واستماع نوید دلکشای فتح قلعه واستیصال نخوت فروشان نکبت نشان حسب تمنای ترقی طلبان عبودیت گزین باحسن الوجه سرانجام یافت خوشدلیها وکامرانیها که درین حال بنابر اشتمال وعاید احوال فدویت مآل گردید شعر

ازین نوید خرم شد شگفته وشاداب ❊ چنانکه باغ ز شبنم چنانکه گل ز نسیم

سجدات شکر وسپاس بدرگاه وهب بیقیاس موده ساخت وبصدای شادیانه فتح پرداخت شعر

آن خوشخبر کجاست کزین فتح مژده داد ❊ تا جان فشانمش چو زر وسیم در قدم

فتاح حقیقی دوام آن فتح الباب مطالب خاص وعام را سرگرم وکامیاب مقاصد صوری ومعنوی داشته مبارک ومیمون کناد وهمیشه بر فتوحات تازه ونصرت بی اندازه کامیاب دارا دافتاب دولت واقبال از مطلع حشمت واجلال تابان بادبرب العباد

مبارکباد عید الفطر

میرساند که درین زمان وحی توامان روز سعید عید الفطر که بیمن ...

اودر تیکبختیان ۱۲ ع

مقدم فیض توامش شامی مانند صبح دولت مطلع نیر سعادت در عرصهٔ عالم روشنی افزایی هزار در دلبستان
شاید عنایت آن رخ برکشود و بالوف فیض فیاض علی الاطلاق وصنوف فضل آفرینندهٔ انفس و آفاق رسید
و جهان را همه روز مسرت و نشاط هم آغوش فرحت انبساط گردانید حق عز و جل سنت این روز بهجت افروز
بر ذوات ستوده صفات مبارک و فرخنده کناد جمعیت و بهجت دائمی روزی باد بلیت یارب این عید سعید
و صد هزار دگر باد فرخنده بار بار دگر مبارکباد و عید اضحی امیدوار ماند از سبحانه تعالی شانه برکات فیض آثار
یوم میمنت توام عید اضحی که صبحش فتح الباب هزاران دولت بیدار فیض و فضل الهی است و قدوم سعادت
لزومش بر حال اهل عالم السیان قطرات باران و نزول ملائکه نامتناهی هوشمندان لبنان روحانیان آن
روز دل افروز بزیارت حرم محترم سرگرم حصول سعادت و مانند قدسیان مشغول ادای مراسم طاعات و حسنات
بر ذوات ملکی صفات قدسی سمات مبارک و میمون و خجسته و همایون کناد و خجال الفات بدنها و را همیشه غرق خون
واراد بحرمة النبی و آله الامجاد علیهم الصلوة والسلام خانه زاد عقیدت نهاد که بعالم صورت از فیض اندوزان حضور
پرنور دور است بر آن سعادتمندان و الانجبت شناخت جبهت سعی بر دو بادامی آداب کورنش مبارکباد مستعد و
سرگرم میگردد امید که بعز قبولش تارک افتخار بدر ذرهٔ فلک مقدار رسانند و از آنجا که همیشه در زیر سایه عاطفت
بسرافرازی مفتخر شده آمده امیدوار بلطف سرشار که از پرورش قدیمی محروم نشود زیاده حد ادب است باد تعالی
ازدیاد دولت اقبال عهد و مال اختتام ضیا باد بلیت خورشید عمر و دولت تو ذره پرورست همواره از سپهر
بلندی بلند باد تهنیت خدمت فوجداری میر صاحب الامناقب قدردان عمیم الفیض و الاحسان
سلمه الرحمان تمهید مبادی گلدستهٔ بندگی و انجذاب غنچهای پیوستگی هر وقتی که بصفای خوشخبری بهجت افزای
تقرر خدمت فوجداری پرگنهٔ اکبرآباد انواع خوشدلی و شادمانی و الوف مسرت و کامرانی پیرامون حال عقیدت
اشتمال گردید الحمدلله که دعای خیرخواهان صمیم بدرجهٔ اجابت گرایید و شاهد مدعای عبودیت نهاد ان رتبت
تقسیم اینچنانکه دل میخواست از تتق حجاب تجلی و ظهور رسید او سبحانه تعالی بظهور آثار ادعیهٔ موثره ترقی طلب
اینخدمت را ضمیمهٔ خدمات دیگر ساخته مبارک و همایون کناد و ذات با صفات را برو ساده کامرانی و مسند
امال و امانی متمکن دارد از زیاده چه التماس نماید ایام حشمت و جمعیت و تزاید باد تهنیت خدمت ولوا
رایت صاحب فیاض بیان مظهر جود الامتنان سلمه الله تعالی بعد آرزومندی اتصال استفادهٔ خدمت فیض درجت
معروض رای عمر انجلا میگرداند هزاران هزار شکر بجناب احدیت که درین روزگار فرخنده آثار استماع

از پرستش جاوید تفویض خدمت دیوانی پرگنه میرشه نام آن مظهر فیض رسانی هزاران الواف شادمانی
و فراوان سپاسگزاری بر روی هواخواهان که خواهان اند بار دولت و بقای حشمت آنخداوندگان اند گشاده و آمال
گزیده و کاشانهٔ مراد و آرزوی خیراندیشان به ضیای شمع مرام روشنی پذیرفته و کلبهٔ تمنای وفاکیشان
به نور مصباح مراد نورانی شده ایزد تقدس تعالی جل شانه باصناف مبارکی و آلاف فرخندگی خجسته
میمون گرداناد و ذوات ستوده صفات را زیاده ازین به مراتب اعلی رساناد ازانجا که این نحیف از قدیم
در خدمت آن فیاض زمان سررشتهٔ عقیدت و بندگی مستحکم دارد امیدوار است که لطف و شفقت بجای
این خیرسگال مبذول باشد زیاده چه عرض نماید **در تهنیت خدمت سررشته داری** همواره
سررشته درستی روزگار مخلصان صدق آثار بتائید ایزد کردگار بدست آن مرجع ارباب حوائج
باد درین هنگام میمنت التیام که باز مژدهٔ جانفزا و سرور افزای بحالی خدمت سررشته داری پرگنه لوهاری
بنام نامی آن مظهر مهربانی از سرکار فیض آثار جناب عالی متعالی دام اقباله بگوش این سرخوشیت (?) کوش رسید قالب
افسرده را جانی تازه بخشید بیت دل من بسته بود چون غنچه بشگفت از نوید این مژده شکر این نعمت
عظمی تا کجا بجا آرم بهرحال نازم بالطف بیشمار پروردگار بنده نواز و توجه آقای کارساز علیه السلام که بخلاف
مخالفان والاعتنی (?) آن والا جناب برخاص و عام صورت ظهور و اثبات یافته بمنه و کرمه مصرع هزار شکر
خدا صد هزار شکر خدا او تعالی شانه این مراتب را بحسن تحریر و خدمات پسندیده پیش خداوند ضمیمه مراتب بلند
گرداناد **در تهنیت تولد فرزند** به شیخ صاحب مصدر محاسن اخلاق شیخ محمد اسحق سلمه الله تعالی تمنای ادراک
سامی به مهلت (?) هیچ الطاف آن مهر اعطاف لا تعد نگاشته بمعامی (?) پرداز بیت هزار شکر بدرگاه داور
داور که از سبب بیهمی (?) گشت گلزار درین ایام بهجت آغاز فرحت انجام استماع نوید مسرت امید ولادت
باسعادت فرزند ارجمند یگانهٔ آن یگانه زمانه الله قدر مسرت روداد که در بسط شرح آن بیان نیاید بیت رسیده
ازانجا فرح گشت پدید چنانکه قطرهٔ باران بکاه خشک رسید ایزد تبارک و تعالی مبارک فرموده آن
نونهال چمن اقبال را بآبیاری مکرمت خویش در سایهٔ عاطفت پایهٔ آن مربی حقیقی پرورش داده بعمر طبیعی رساناد
مصرع عمرش دراز باد و جهان بکام باد عرض شد **در تهنیت سالگره** شکر و سپاس بدرگاه
واهب بی‌قیاس که این سال فرخنده فال از سنین عمر ابد طراز آن مهر سپهر سلطنت و جهانبانی و زیب (?) مملکت
گیتی ستانی را افزوده داد و جشن لعبت (?) کائنات علیه رسانید و ابواب صنوف بهجت شادمانی در اسباب ...

درجهان

مسرت وکامرانی بر روی آفاقی واوانی کشاده وآماده گردانید بیت این سالگره گره ز دلها وا کرد ❊ از بهر
نشاط وعیش خوش ایما کرد ❊ گره کشای بسته کاران جمعیت بخشای خاطر پریشان روزگاران اینچنین روز
دل افروز مبارک میمون کناد ورشته گره سالگره بسر رشته عمر سرمدی منتهی ومنعقد گرداناد بالنبی وآله الامجاد

## فصل چهارم در مفاوضات تعزیت خطی در تعزیت مخلص مراتب از ملاذ الاحباب سلامت از

مسموع واقعه جانکاه محمد شاه چه شرح دهد که پیرامون دل دوستی منزل چه قدر اندوه وغم وچه سامان تعب والم در خاطر
یگانگی مواطن راه یافته از انجا که از مشیت ایزدی چاره نیست وجمیع مخلوقات را همین شاهراه در پیش
ناچار بصبر پرداخت توقع که آن مشفق هم طریق تسلیم ورضا اختیار نموده منزل اضطرار پیموده بمقام سکوت
خواهند آمد ان الله مع الصابرین زیاده چه نویسد وبس ایضاً لاله صاحب عمیم الاشفاق کریم
الاخلاق سلامت از استماع واقعه ناگهانی موهن لال که کشتی حیاتش حباب وار در بحر فنا بگرداب اجل فرو رفت
زورق دل محبت منزل بتلاطم امواج غم والم برهم شد چون از مشیت ایزدی احدی را چاره دگر
نیست واین درد لا دوا را بغیر از صبر علاجی نه آخر الامر بصبر باید پرداخت لیس یا صاحب انس ووفق
نیز وبشباب چه تسطیر یابد ایضاً خانصاحب مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان سلمه الله تعالی بعد
مراتب عبودیت وانکسار وآرزوی ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب عظمی است
مشهود رای رزین وخاطر مهر آگین میگرداند باستماع خبر وحشت اثر چند انکه صفحه خاطر گرامی بغایت غبار
آلوده وحاشیه ضمیر منیر مهر تنویر نهایت کدورت اندود شده باشد از اندازه حصر بیرون است فاما روشن
حقیقت آگاه میدهند که بقای مدام وحیات دوام مخصوص بذات واجب الوجود است وتمامی کائنات بلسان فطرت
شقم قیام ندارد وبر تقدیر یقین جا ضماست که بمشورت عقل دوربین در مقام اضطرار وتسلیم سر بخط فرمان گذاشته
باشند خدا داناست که چاوهم و بیرون ازین قصه ونحراش بسیار غمگین ومتاسف شد لیکن چه توان کرد بیت
همه تن خون شوم ز دیده چکم ❊ گر بدانم که گریه را اثریست ❊ **فصل پنجم** در رقعات شوقیه وطلب اخبار وبر سید اخبار
وغیره مطالب ضروری **رقعه** محب یکرنگ ومخلص بیرنگ لاله صاحب اسنگه زاد لطفه یادیه پیمای غم اشتیاق
وصال ام انوار نگاهم فرسائی وسعت میدان فراق جانگداز بحدیست که وکیل نامه کاغذین وبیان خامه چوبین
متکفل آن نتواند شد ناچار بیت زبان خامه ندارد سر بیان فراق ❊ چگونه شرح دهم با تو داستان فراق ❊
بتسطیر کلمات واجب التحریر می پردازد بیت احوال ما به پرسیدی ولی از توجه ایشیم ❊ از بهر ملاقات شما ...

از روزیکه آن خوش‌شجر ارم گلبن رعنائی این ناتوان کجی یکتائی را قمری وار بزاویهٔ تنهائی گذاشته بگرای عالم جدائی گردیده دیده رنگ رسیده محنت کشیدهٔ خواب رسیده مانند چشم گرداب پرآب و در راه انتظار آن آرام جان نگران و گوش هوش صدف نیسان قطرهٔ نیسان منتظر صدای پای پیک صبای بشارت رسان بیت ای آنکه چشم خوابی نیست بر بستر تنهائی * بهر آواز پای چشم بگشایم که می آئی * خوشا وقتیکه کلبهٔ فراق بمیامن قدوم آن رشک مهر غیرت افزای چشمهٔ خاور گردد بیت یک سحر از در من ای دولت بیدار بیا * روزم ای ماه شد شبی تو شتاب بیا * بزباده صحبت ما والصفا گو درج آشنائی نیر برج یکتائی موت آرام خفی و جلی میان الو علی همواره از گردش زمانهٔ ناهنجار برکنار بوده رونق بزم یکجهتی و نورافزای انجمن دوستی باشد طغیانی بحر زخار اشتیاق و طوفانی دریای ناپیدا کنار درد فراق نه بحدیست که سیاوری ملاح خامه یک گونه از آن عبور تواند نمود ناچار غواص دل شناور خاطر لطمه خورده دست حیرانی بوده دست پابسوی ساحل مدعا زده از روزیکه در دریای محبت و گوهر صدف مودت این بی‌تقید را احباب در راه انتظار همکنار سیل اضطرار گذاشته بجذب محبت عالم آرای مهاجرت گردیده اند کشتی دل در منزل در گرداب اضطراب است و زورقهٔ حیات مستغرق تلاطم امواج اضطرار ملاح حقیقی بنا خدای تحقیقی بیاد بان فضل و امتنان خویش ازین بحر پرآشوب بلا موج خیز رنج و عنا برکنار داشته جانهٔ زان نفرح زبان رآشنا فرماید که تختهٔ این جان ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت و آلام همکنار تسکین آرام گرداند بیت کشتی شکستگانم ای باد شرطه برخیز * باشد که باز بینم آن یار آشنا را * زیاده اشتیاق در درد فراق و محنت مهاجرت حالتیکه بر دل پژمرده گذشته و ملالتی که بر خاطر افسرده رو داده ناگفته نماند و هتا که از چمن اتصال آن نونهال بوستان محبوبی و گلبن گلستان مطلوبی دور و مهجور است بلبل دل بشغل غیر از ناله بیدلی نوای نمیزند و طوطی جان سوای بر شاخسار سوخته جانی بال و پر نمیکشاید در چمنستان باطنم غیر از آه سحری نسیمی نمی وزد و در بهارستان درونم بجز ابر نیسان دیده گریان آبیاری نمی سازد خوشا وقتیکه گلستان کامرانی ببهار ملاقات جسمانی رونق تازه گیرد و فرخ هنگامیکه انجمن بسر در شمع پرنور حضور زینتی بی اندازه پذیرد اگر گاهی گاهی تا انقضای مدت مفارقت بامدای گلدستهٔ معاشرت که بوی یکتادلی بمشام یکرنگی رساند روح افزای میشوند باشند بعید از مشتاق نوازی نخواهد بود الصفا دلبرا جان برادر در فرقت و مهاجرت آن سرو گلستان دانا و نونهال بوستان کامرانی طرفه حالتی بر بن محنت گزین طاری و سار است که گاهی در درد مفارقت آن سر فتر مهر نشان که در بنحالت یار غمگسار مونس مرا لذا نیست میگذراند و وقتی خاطر ملالت اثر را بامید فرحت جاوید

موصلت سرایا بهجت آن سرو قامت حسن که منتهای تمنای دل اتحاد منزل بهانست بجانب جمعیت و
طمانینت می آرد تمیده‌اند که تا کی درین کشمکش گرفتار ماند و هیچ درنمی‌یابد که افتان علل مناسب ملاقات جسمانی
که فرصت روحانی عبارت از آنست بکدام وقت سرایا افاضت ساز از افق آرزوی ضمیر نور دمیدن تابد طلسم
بحیرم چه نویسم ز شوق سوی دوست که نازک است دل بازنشده سوی دوست به پامالی هجران عبا
گردیدم که صبا پیامی همرا کوی دوست بترا مرتبه ناز صفای آینه راه که حالت دل این گشت روبروی
دوست فزیاده اشتیاق دوری و فراق ایضاً شوق دوری را درین مختصرات گنجایش نیست و درین
فقرات جا لیس لهذا اسید عامی گرا ید که درین زمانه به بهانه از هر دو هم دوستی محض الفت و یگی خلاف فاما
رعایت رسمیات ظاهری هم از آثار موانست معنوی نشان داده اندا گاهی گاهی تحریر کرده نامجات
لطف سمات سرور افزای دل اتحاد منزل میشده باشند بعید از اشفاق نخواهد شد رقعه در جواب خط
آشنای و سفارش دوستی شیخ صاحبا مهربان الطاف نشان سلامت بعد اظهار مراتب اشتیاق
موصلت سرایا بهجت بتحریر بدعامی پرداز و صحیفه شریفه در جواب قیمه بهجت ضمیمه چهره افروز وصول گردید
چون مخبر بصحت و عافیت وصحت برارشدن باعث و با فیض آثار امیدوار شدن تفویض خدمت پرگنه بدستور
سابق از حضور بندگان عالی و منفعل شدن سفترگان کذب پیشه و سادیشه انگیز و از گفتار خود نادم دیگر
کوائف بود خاطر باقتضای مواخواهی مالا مال شادمانی و مملو خرمیها گردید بسجدات شکر و سپاس بجناب مسبب
العطیات بجا آورده المنة لله که نقش مرا و خیر خواهان صمیم بیحکیه دل میخواست درست نشست و شاهد مراد خیر اندیشان
قدیم از جلباب حجاب بمنصه شهود جلوه نما گشت او سبحانه تعالی برطبق تمنای دوستان بیرا ترقی روز به فصیب فرماید
امیدوار قبولیت که در عرصه قریب بکامیابی مطالب بوجه احسن به دستوری ارکان حضور رونق افزای پرگنات شوند قسرا
پناه شیخ محمدیار که از دوستان جانی و دوستدار است بذریعه دو کلمه شوق مستفیض خدمت شریف خواهد شد
چون خیلی آدم بکار است و بهر فن هوشیار و لیس دیانت وار هر کاری که مامور خواهد شد لوازم دولتخواهی بتقدیم
خواهد رسانید چندان در باره رفاه مراتب الطاف و لی امیدوار خواهد فرمود که مرفه الحال بوده شاکر عنایت
گرد و هر آینه امیخی باعث ناموری سامی در وطن بست و آینده توقع که بتحریر رقائم محبت ضمائم سرور افزا
خاطر خلت ماثر میشده باشند که در عالم اخلاص دیدن مکتوبات نصف الملاقات است زیاده چه سطر از
ایضاً گرامی صاحب مشفق مهربان کرمفرمای نیازمندان سلامت بعد تبلیغ مراتب نیازمندی و تمنای

ساقی و صلت به کشودن خاطر تو و تحمیر میسگردانید سابق در رفع ... سعی و توجه بحصول پروانه بندگان عالی در بارهٔ
داگذشت غلهٔ شجحت مآب شیخ عبد الوهاب صنع اوقات گرامی شده بود و در نیولا از نوشتهٔ موهی الیه معلوم
شد که با حالت تحریر از نامساعدی طالع و نحوست ایام خود با وصف استحقاق بندگی و حقوق وطن داری
سرگردان بادیهٔ افلاس است از آنجا که ذات ستوده صفات چشمهٔ کرم و احسان است قطع نظر ازین که نیاز نامه
فرستد بپیشت اوشده با وجالات ... سرو سامانی و کثرت احتیاج و ابتدگانش مقتضی آنست که بهر صورت
پروانه گذشت قرین بمهر خاص بندگان عالی بنام ... نوشته آخر ... حضور کیجا مل آنجا موثر باشد حاصل نموده
زود رخصت فرمایند که در صورت دیررسی بسبب طغیانی بارش باران رحمت الهی تمامی غله که بحیاثت
بعضی از ارکان کچهری بقرقی شده ضایع و خراب خواهد شد اگر چه در تحقیقه مبالغه و ابرام تکلف تمام
زیرا که در انجاح مطالب شرفاء و نجباء آن مشفق را یگانهٔ آفاق میدانند فی الواقع کارگشائی مردم غرباء منفذ
احوال هر یگانه بودن سجیه رضیه آن کرم فرمای ذاتی است اینمرتبه با نصرام مطالب چند موهی الیه پرداختن
مخلص صمیم را مرهون منت و احسان نمودنست زیاده چه ابرام نماید رقعه ریاض امانی و امال حدیقه تمنیات
مالامال مشفقی مخدوم جان برشحات سحاب فیض ایزد ذو الجلال سرسبز و ریان با و گلدستهٔ یکتائی المعنی مفاوضه
بهجت طراز متضمن نونگارشت و طلب پیاده های این ضلع و صول بهجت شمول آورد چون مخبر بود جمعیت
جمعیت های سپاهی لود و خاطر اندوز نشاط و بهجت گردید صورت اینست که مردم نوکری پیشه این ضلع
بسبب افواه سکنهٔ ... شقاوت نشان جابجا نوکر شده اند هر چند که تلاش نموداز مردم سپاهی جز ارکه اعتبار را
شاید بهم نرسید و اکثری از قوم ارذال که پیشهٔ سپاهگری اختیار کرده اند و جمعی خود از انها معلوم بالفعل سید حسین
که از سادات بارهه است با مردم همراهی یکجهتی که هر واحد سپاهی جانفشان و در معرکه رستم زمانست بذریعه
نیاز نامه مستفید خدمت سراسر بهجت میشود نظر بنجابت و شجاعت امید وار عزت دامتیاز انشاء الله
تعالی و تقدیم لوازم خدمت و جانفشانی رسوخ و ارادت منقوش خاطر ارکان حضور خواهند ساخت
زیاده چه تصدیع دهد در جواب مفاوضه یکی از آشنایان خرد مرتبه تو ... بهتر از جان من سلامت
خط مرسله رسید و حقیقت آویزش نمودن فلان با پیاده های برادری قاسم بیگ با هم مفصل دریافت
گردید و حساب برآورد بر طرفی موهی الیه با قوت ... تنخواه آنها داده شد اگر الیه را از سکان سکونت
بر ساختند که بودن آنچنین شورشیان کم ظرف همسایگی سواران خیلی نامناسب بالفعل در ده هزار روپیه

حسب الترقیم العزیز از عیان جهت پیاده های تونگهید بشت فرستاده شد ... رسانند و تتمه
نیز منجمله آمدنی باقی بیشتگی که در وصول آن هیچ عرصه نیست میرسد البته این مردم خوب و اسنح گردید
از چنین مردم خود غرض دیگر نرفته معلوم یک قهوه دان کلان از نقره و یک پیاله چینی انتخویل فلانی
و یا از هر جا که باشد زود تر بدست شتر سوار باید فرستاد و دو دهنگی انبه مقید او چهار صد دانه رسید خاطر را مسرور
گردانید و ذائقه را حلاوت شکر بخشید چانه آباد و عمر مستزاد و در مست هیچ از طرفی که افتاده است باید نمود
رقعه بسفارش دوستی ملاذ الاحباب کریم الاخلاق سلامت هرچند بعالم صورت از صحبت عاطر السمت
بحریانی مهجور است اما معنی باقتضای هم الفت روحانی ساعتی سر رشته حفظ الغیب از دست نداده
همیشه بخیریت و جمعیتهای صوری و معنوی آن مظهر حسنات بارگاه واهب العطیات و ست بدعا
او سبحانه تعالی و تقدس حسب تمنای دوستان هیرو در نگ مدام کامیاب سعادت علی بساحت توفیق یاد
مجبوران موفق فرماید ملاذ او معاذ احوال کساد بازاری روزگار ارباب انش و تنبیش از بس وضوح بحتاج
بترقیم و تسطیر نیست عزیز القدر رحمت یار که از برادران قریبی دوستدار است بدل بیکار رفته لا السفارش نیاز
مستفید خدمت شریف میشود از انجا که آشنا پروری و نجیب نوازی سجیه رضیه آن عالی تبار است مهذا
سفارش مخاصی میرباید ذریعه پرداخت او بوده باشد احتمال قوی است که بامری شریفش مامور شده بتوجه گرامی
مرفه الحال بوده بشکر مهربانیهای سامی رطب اللسان و عذب البیان خواهد بود زیاده ازین مبالغه
نیز خست دولت و اقبال روزبه نصیب کنا دعرضی در باب حق زمینداری خداوند نعمت سلامت
از عهد سلاطین پیشین زمینداری موضع شکرپور بنام بزرگانم مقرر است و این عبودیت القیام نیز تا بشت
آبا و اجداد خود قابض مانده در عملداری فلانی بموافقت اهلکاران ستیزه زوری برحق بنده ناحق مسلط
شده هرچند فدویت نهاد در سرکار صاحب ممدوح استغاثه نمود لیکن بسبب نامساعدت بخت بحق خود
نرسید درین زمان بهجت اقتران آوازه غربا پروری جناب آویزه گوش جهانیان است امیدوار فضل و
کرم که بعد دریافت احوال و ثبوت حقیقت حق بحقدار رسد آفتاب دولت و اقبال لایزال باد عرضی
در باب مدد معاش احوال فدوی قدیم و غلام صمیم بر ضمیر منیر حضور پر نور بیکور وشن است که
محض بعنایات خداوندی بکامی و ناکامی رسیده از چندی بشومی طالع نحوی و رحالت بیکاری و بیماری
گرفتار آمده که دشمن بدیدن آن می لرزد و دوست میگرید در خانه نان و نه برای سفر تاب و توان ...

کسی احوال بیکسی بعرض خداوندِ نعمت نمیرساند و الا در سرکاری که هزاران بیکسان و محتاجان پرورش
می یابند پرورش غلام عقیدت التیام چه دشوار بود حالا بهر صورت بجز آن خداوند کسی بنظر نمی آید که
نظر بر بیکسی نموده ذره پروری نماید عرضی در مقدمهٔ دیگر بعز عرض میرساند نمک پروردهٔ قدیم
را در حالتِ پر ملالت غیر از خداوندِ نعمت بنظر نمی آید که دستگیری بندهٔ از پا درافتاده نماید لهذا
امیدوار پرورش و پرداخت است آفتاب دولت و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابنده باد برب العباد -

## خاتمهٔ کتاب بر دستور العمل دیوانیان مشتمل بر پانزده آیین آیینِ اول

عاملان و چودهریان و تعلقداران را در خلوت راه ندهد و مقرر کند که سر دیوان حاضر بشده باشند و زمرهٔ
رعایا و غربا که برای عرض حال بیایند آنها را در خلا و ملا راه داده بجز و آشنا سازد تا در اظهار حاجت محتاج
بتوسط غیری نباشد آیینِ دوم بعاملان قدغن نماید که هر سال ده بده مزارع و از تعداد و قلبه و کشت
رقبه وارسند اگر رعایا بحال باشند اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت و از آنها کسان تخم ریزی کوشند و
بنسبت سال گذشته افزونی مزروعات بعمل آرند و از جنس ادنی بجنس اعلی میل نموده تا توانند زمین
لائقِ زراعت افتاده نگذارند و اگر احدی در فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب سعی مشکور
و استمالت و دلاسای موفور بجا آورد در باب او حسب استعداد رعایت لازم شناسند آیینِ سوم
بامنای پرگنات تاکید نماید که هر سال موجودات مزروعات ده بده آسامی وار رسیده تمام جمع را از رو
جمعبندی جز رسی بمنهای کفایت و خیرخواهی سرکار و رفاهیت رعایا مشخص نموده مع اصل جمع را بلا اهمال بدفتر والا
ارسال نموده باشند آیینِ چهارم آنکه بعد تشخیص تمام جمع که مقرر شده باشد در باب بکروریان قدغن
کنند که تحصیل محصول هر فصل بر محال شروع نموده بازخواست آن مطابق آن بعمل آرند و خود هفته بهفته
خبر گرفته تاکید نماید که بذمهٔ احدی از قسطِ معین چیزی باقی نگذارند و اگر احیاناً از قسطِ اول قلیلی موقوف
داشته باشد بتاکید اکید در قسطِ دوم بقید وصول آرد و در قسطِ سوم در مال تمامی بیباقی نمایند آیینِ
پنجم آنکه باقی سنوات سابقه را اقساطِ مناسب بقدر طاقت و حالت رعایا قرار داده بکروریان تاکید بلیغ نمایند
که موافقِ وعده بتحصیل در آرند و خود از سر انجامِ وصول آن خبردار باشند که از غفلت و مسامحهٔ عمال در
تعویق نیفتد آیینِ ششم آنکه هرگاه که خود برای دریافتِ کیفیت پرگنات برآید و هر دهی که وارد
شود صورت مزروعات و ربع آن و استطاعت قدر جمع بنظر در آورد و اگر در تفریقِ جمع بر هر واحد حساب

بعمل آمده باشد هرانچه رائج را استمال ساخته بحق رساند و گنجایش از تحت مسلغان برآورد سال حال و تفریق
موجودات ازروی جزرسی پرداخته مفصل نویسند تا حقیقت کاردانی امنا و حسن پرداخت آن وزارت
پناه ظاهر شود آیین هفتم آنکه نانکار و انعام موافق معمول عمل سرکار خالصه شریفه بحال دارند و آنچه از
عاملان سرکار عالی متعالی افزوده باشند وا رسیده که آن جماعه از ابتدای تنخواه جاگیر تا حال چه قدر
باقی نگاشته و چه مقدار بصیغه کمی و آفت مجرا گرفته نظر برین مراتب گذشته بازیافت نماید و آینده موقوف
که هرگاه آنها پرگنات را بحالت اصلی ظهور خواهند داد حقیقت بعرض والا خواهد رسید و خورد و نخواهد
بهر امر رعایت خواهد شد آیین هشتم آنکه در فوطه خانه مقرر نماید که فوطه‌داران روپیه سکه مبارک
عالمگیری بگیرند و بر نقد بر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی و چلنی و آنکه رائج بازار نباشد هرگز
داخل فوطه خانه نکنند و اگر بدهند که از باز گردانیدن جنس ناقص در تحصیل تعویق می افتد وجه بالائی
موافق حق و حساب از رعیت گرفته تبدیل انداز و بعمل آرند آیین نهم آنکه خدا نخواسته اگر
آفت سماوی و یا ارضی بر محلی رو نماید بامنا و عمال تاکید بلیغ کنند که موجودات مزروعات را قرار واقعی
بکمال احتیاط و نگاهبانی نماید و مزارع وار وا رسیده جمع ازروی جزو رسی موافق هست و بود مشخص سازد
آفت سررشته که تفریق آن باعتبار چودهری و قانونگوی و پتواری باشد هرگز در عمل نیارند تا بهره
رعیت بحق رسد و از آسیب نقصان امن ماند و متغلبان تغلب نتوانند کرد آیین دهم
در باب عدم ملبه و رفع اخراجات زائد المال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایاست بامنا و
عمال و چودهریان و قانونگویان تاکید بلیغ نموده مچلکات بگیرد که زیادتی ملبه و اخذ ابواب ممنوعه
معفوه درگاه خلائق پناه هرگز بعمل نیاید و خود همیشه خبردار باشند و اگر احدی بران اقدام نماید و از اتمام
وتهدید باز نیاید حقیقت بحضور نویسد تا از خدمت معزول شود و بجای او دیگری منصوب گردد آیین
یازدهم آنکه برای تحقیق برآمد خام اصلی به برآمد نویسی که از حضور باین منصوب شده باشد رجوع نماید
و چون آیین تحقیق برآمد خام اینست که برآمد نویس هنگام ترجمه کاغذ هندی بفارسی تحقیق با جمع و بهر
مال و اخراجات و رسومات اسامی وا رسیده همه جهت از خانه محسوب ساخته باقی بصرف امین و
عامل و زمینداران و غیره نام بنام نویسد تا ممکن باشد کاغذ خام تمام دهات پرگنه فراهم آورده ترجمه
نماید اگر بسبب عدم وجود پتواری یا وجهی دیگر کاغذ مواضع متعدده بدست نیاید آن زمان خود از روی

وبابت کالیه سائر کروه داخل جمع نارکن دیوان رابباید که بعد تیار شدن طومار سنجیده اگر به دستور بقلم آمده باشد وجه تصرف عاملان موافق ضابطه و تصرف چودهری و قانونگوی و پتواری آنچه از رسوم مقرری گرفته باشد بمعرض بازخواست وارد آیین دوازدهم

ازان جماعه استاد کروریان و فوطه داران هرکس بدستی و درستی و دولتخواهی تقید قیام نماید موافق دستوریکه بقلم آمده اقدام ورزیده مراسم نیکو خدمتی بجا آرد واو را سند نویسید که در خور کفایت اندیشی و دیانت داری به نتیجه بهره مند خواهد شد واگر خلاف عمل نماید حقیقت او را بحضور پرنگار د که از خدمت معزول و از نوکری برطرف شده سزا کردار ناهنجار در کنار خویش بیند تا دیگران عبرت پذیرند آیین سیزدهم آنکه کروری و دیگر کاغذ بتاکید تمام بوقت و هنگام نماید و در محلی که خود اقامت داشته باشد روزنامچه تحصیل و سایر زر خزانه روز بروز از پرگنات دیگر روزنامچه تحصیل و موجودات خزانه پانزده روزه

از دستور تحویل فوطه داران و جمع و اصل باقی ماه بماه و طومار جمع و مجمل و جمع خرج و جمع تحویل فوطه دار بتفصیل از عاملان بقیه مفصل در آرد وآن را ملاحظه نموده آنچه زوائد از جمع متصرف شده باشد بمعرض بازخواست آورده بدفترخانه والا ارسال دارند وکاغذ خریف ربیع وکاغذ ربیع تا خریف موقوف نگذارند آیین چهاردهم امین و عامل و فوطه که از خدمت معزول شود کاغذ انها بتاکید تمام گرفته برحساب زوائد الابواب ممنوعه باقی از بدرنویسی که موافق قاعده دیوانی بمعرض بازخواست آورده کاغذ را بسر رشته وصول ابواب بدرنویسی عامل معزول کچهری والا بفرستد که از محاسب سرانجام ذمه حاصل نماید آیین پانزدهم آنکه نسخه دیوانی را مطابق قاعده معهوده فصل بفصل مرتب بمهر معتمد از تصدیق خود بدفترخانه والا ارسال میداشته باشد

۶٩٨٢

المنة لله علی الاتمام

تمت

الحمد لله والمنة که این کتاب نافع خاص و عام مفید نامه نام در مطبع صدیقی واقع بانس بریلی باهتمام حقیر فقیر محمد نذیر عفی عنه مع ترجمه حواشی زبان اردو بتصحیح و تنقیح تا لاکلام مطبوع خاص و عام گردید